

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232082**

UNIVERSAL  
LIBRARY







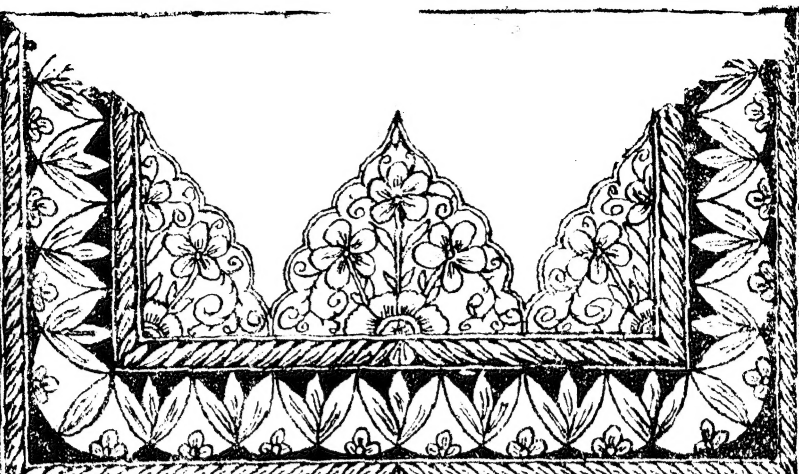
كُنْتُ أَفْكَانًا فَابْتَغِ الْخَلْقَ  
كُنْتُ يَحْيَا جَدْتُ رَحِمْتُ لَا

أحمد لله والمشتاقين في فضل الشيخ السعيد الميرزا آية الله العظمى الميرزا محمد باقر



بأمره تمام نفير حيدر علي الدين بهتم مطبع غفر الله له ولوالديه

مطبع الدهر في كابل  
بدر كسبه دار الحوزة في كابل



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله وصحبه أجمعين  
 أما بعد فقير حقیر سید شاه صدر عالم قادری صیقة الہی زار شریکند کہ از کتبہ اہل  
 سلطان العارفين برہان الواصلین امام الحسین قبلہ المحققین پر دستگیر حضرت سلاط  
 سید عبد الرحمن الحسینی القادری الصیقة الہی قدس سرہ الغزیزہ نذکر بنہ خویش  
 اعنی زوہ الحقیقہ صاحب الوقت قطب در کاه صدر پر دستگیر حضرت سید علی محمد الحسینی  
 القادری الصیقة الہی نوشتہ بود نہ یکی در بیان روح دوم در بیان قلب سوم در بیان  
 نماز چہارم در بیان محمود و انصیر او دستیاب شد نہ اندہ افقیر این مکتوبات را نعمت غیر

مترقب دانستہ در مطبع صیقة الہی  
 رایچور علاقہ حیدر آباد دکن طبع کنند  
 تا ہجہ بر اوران دینی مستفید  
 شوند و باللہ الوہاب  
 دیوبند



بسم الله الرحمن الرحيم  
مکتوب اول در بیان روح

حمد بی نهایت سزای فیاضی که حقایق علمی را بغیض اقدس در مرتبه کمال جلا مفاض نموده استعداد  
ظهور عینی خشید و شنای لا نهایت قرین جوادی که از جود ازلی نور لم یزلی را در عرصه کمال استجلا  
جلوه گر ساخته اصل و ماده عالم غیب و شهادت گردانید و صلوات زاکیات بران سرور کائنات  
که ظهور مخلوقات بنور اوست که انا من نور الله و الخلق من نوری و نبات و انبات  
بران مفرح موجودات که جود ممکنات بنظهور اوست که اول ما خلق الله روحی ثم خلق  
الارواح منه صلی الله علیه و علی الدوا صحابه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا الامم  
ای نور العین معاد تمند ازل و ابر سید علی محمد روح الله روح حکم بر و اوج روح نبیه مبنده و کمال کرمه از  
جانب فقیر الی الله سبحان سید عبد الرحمن دعای ترقی درجات کوفین مطالعه نموده این مکتوب  
معلوم نمایند که روح چیست و ظهور چیست بر خور دار روح نوریت بی کیفیت و بجمعه و بی چون بچونیت  
از لیکن بطون بمان ظهور پیدا کرده آئینه بی مثال حضرت ذوالجلال با کمال کشته و آفریدگار  
موجودات جلالت عظمت خود را با جمیع کالات خود در آن آئینه متصف دیده بر خور دار من مثالش در  
یابید اگر کسی خواهد که چون صورت خود را بنظر و خالی که دانسته است بدیده ظاهره ببیند بجز آئینه نمی تواند  
دید پس در آئینه نظر کند چون یک طرف آئینه که مقابل ناظر باشد روشن و صاف بود و طرف دیگر تاریک  
و کثیف تاریک نور نظرش بسبب جلا آئینه ضعیف شده و از آئینه برگزیده بر شخص ناظر منتقل می شود  
و ناظر در نور نظر خود منظور نماید همچنان حضرت واجب الوجود خود را با جمیع کالات خود در خود دانسته  
از ظهور وجود خارجی عالم مستغنی بود که ان الله لغنی عن العالمین چون خواست که خود را از حجاب  
برویت و مروتیت خارج نمود و سازد در آئینه عدم برای شهود صوره ممکن الوجود نظر فرمود و چون

یکطرف این آینه که مقابل ظهور وجود است روشن و منور بنور وجود بود و طرف دیگر  
 باعتبار متمتع الوجود ظلمت و کثافت عدمیت داشت آن نور نظر که ظهور نفس حمایت خود  
 را با تصاف جمیع کمالات خود بموافقی تصورات صور علمیه بر خود نمودار ساخت نور العین من نور  
 نظر و روشنی بصر در دیده ناظر و بصیرت با هر که باشد با تشخیص شخص قایم و دائم است اما ظهورش  
 آینه شهود حادث و عارض و این دید و شهود و باز یافت اگر چه ازلی نیست اما وجودش ابدی بشکل  
 سرمد خواهد بود آن روح نوریت صرف که چون و چگونه بی نون مجاد و مدت ظهور کرد  
 ماده جمیع مخلوقات گردیده است و این نور صرف عبارت از نور محمد صلی الله علیه و سلم کما  
 قال علیه الصلوة والسلام اول ما خلق الله نور بلیک یا جابر الحدیث و انا  
 من نور الله و المخلق من نوری نور العین من نور محمدی صلی الله علیه و سلم ظهور حب حقیقی است  
 که کثرت کثر انخفاً فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق الاعرف مشیر از دست و از  
 ازل بباستن بجهنم ظاهر شده یعنی حب حق ظهور خلق را در پیوسته و در ابد بصورت یکجمله بود گفته  
 یعنی ثمره حب حق در خلق از پر تو آن نور ظهور یافته بر خود را ازل اشاره از زول دوست از حق خلق  
 که قوله علیه الصلوة والسلام ان الله خلق الخلق فی ظلة ثمرش علیهم من نوره  
 و این عبارت از عروج دست از خلق بحق که قوله تعالی سبحان الذی اسری عبده لیلاً  
 الا تدری چون ان نور از عالم بجهنم ظهور فرموده صورت عدمیه را وجود نما گردانید و آثار احکام علمیه مرتبه  
 عینییه پدید ساخت پس واسطه وجود عدم آمد در رابطه حدوث و قدم گشت جان من آن نور صرف محمدی  
 بحسب قومی قابلیت خود با سامی جدا گانه موسوم میگردد چنانچه باعتبار فیض وجود حیات بلا واسطه  
 از رب الارباب استغاضه نموده بر سایر خلق مفیض است بر روح محمدی نام یافت کما قال  
 علیه السلام اول ما خلق الله روحی الحدیث لانه اول من قابل بفیض وجوده



و بختیاری روح آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم را ابوالروح میگویند کتوله علیه الصلوة  
 والسلام کنت نبیا و ادم بین الماء الطین ای بین العلم العین بین الغیب الشهادة  
 و آدم علیه السلام را ابوالاحسان میخوانند یعنی آدم من دونه از نور محمدی صلی الله علیه و سلم ظهور یافت  
 و بحسب روحانیت آدم خلیفه آنحضرت بود و باعتبار جسمانیت آنسرور عالم زاولد آدم و  
 بجنتی که آن نور را یافت پروردگار خود حاصل آمده عقل اول میگویند قال علیه الصلوة  
 والسلام اول ما خلق الله عقل زیر که اول که نفس بروردگار خود کرده است و تعرف حق  
 دره و کائنات بموافق صور علمیه بواسطه اوست و باعتبار یکد آن نور بانیات نفس رحمانی  
 حروف عالیات علمیه ابجکم علمی فی خلقی و اکتب ما هو کائن در روح خارج ثبت  
 کنده است قلم اعلی نام یافت چنانچه آنسرور عالم فرموده است اول ما خلق الله القلم  
 و قسم حضرت آفریدگار کن و القلم و ما یسطرون است برین قلم اعلی بود جان من مراد از  
 نون و و ایتست که عبارت از علم قدیم حضرت حق است تعالی شانه که از ان دو ات علم الهی اعظم  
 اعلی سطر بندی ملک ملکوت مینماید و ما یسطرون عبارت از ملک ملکوت است که بواسطه قلم اعلی  
 مسطور است بر خود و درین آن نور محمدی برة البیضاء بنمیشسته زیرا که در قطره آب خالص است که بخواهد  
 سمادی از اینسیانی بر یکایم مقاطر میشود در صدف قابل فرو داده نام و در گیرد و از اطلاق آبی در  
 گذشته در لباسی مقید گردید همچنان که آن نور محمدی صلی الله علیه و سلم زیر آسمان فیض اقدس کمال  
 جلای آفتاب حقیقی از ان عماد که مافوقه هوا و ما تحتها هوا در شان اوست از همت  
 نسیم فیض رحمانی رحمت رحمة للعالمین بادر فیض مقدس بسوی دریای امکان نزول یافته و در  
 صدف قابلیت کمال استجلا بقیده و شظهور فرمود و اطلاق آبی وجودی و اسم قطره کنده داشته  
 برة البیضاء مقید و مسمی شد برین مناسبت آنسرور کائنات صلی الله علیه و سلم نور خویش دره البیضاء

خواند اول ماخلق الله دره البیضاء و در شرفین جواهر بحر است که آب خالص سموات است و در وی از کشف زمین هیچ چیز آفرینش نیافته و این دره البیضاء تر اشرف سایر انوار علم است که در وی هیچ از کشف مخلوقات سفلی نیامیخته چنانکه آن نور محلی روح اعظم در روح اقدم نمی گویند بختی که بالای وی درشته دیگر وجود است و از همه قربان بارگاه جلال و معظمان درگاه جمال اتراب و اعظم اوست و در صف اول این روح اعظم روح القدس است که منزله و مقدس از آلائش خلقی است و در صف اخروی جبرئیل امین است علیه السلام و در صف وسط ملائکه همیشه اند که از خلق عالم خلقت آدم خبر دارند و در اشراقات انوار ربانی شفیقه و ذرفیه اند و همافی جلال الله و جماله مذخلم در شان ایشانست یوم یقوم الروح و الملائکه صفایا لیکل الامن اذن له الرحمن مراد از این روح اعظم است بر خود را از همه فرشتگان و کربان ملائکه در جناب عظمت دی صفت کشیده و دست ادب محکم بسته بکلمه و فرمانبرداری و حاضر و ناظر اند و امر حضرت رحمان از وی بسیار خلق میرسد و اوست آمر سایر موجودات و حکم تمام مخلوقات که امر الله عبارت از انست چنانکه امر پادشاه اگر چه با امور و محکوم پادشاه بود اما امر و حاکم سایر خلق است و این امر است که از صورت کن ظهور یافته عالم خلق را بصورت بلباس فیکون ظاهر کرده اند و گمانیکه روح را قدیم میگویند بدان وجه که روح از امر الهی است و امر کلام اوست و کلام صفت است که بذات قائم است بر خود را کلام بحرف و بصورت اگر چه قدیم است اما بظهورش در خارج کون حادث پس در قدیم نباید گفت بلکه اطلاق روح بر قدیم نباید کرد و روح نفخت فیله من روحی که روح قدسی الهی است اگر چه قدیم است اما بظهورش در آدم حادث پس حدوث باعتبار ظهور اوست و قدیم بحسب بطون او و اطلاق روح بظهور باید کرد نه بر بطون او که بطونش از او را که مخلوقات مستور نور العین من حضرت آفریدگار موجودات جلّت عظمت این امر الله را که روح اعظم است از نور خدایا

حکم کن بزوی صادر گردانید و جمله عالم از وی ساخته در مرتبه نیکون آرد و بر خود ارمن کیفیت این  
 روح اعظم بران بر خود از ان نفس رحمانی و از دیگر مکاتبات و مکالمات این فقیر روشن شده و  
 علم مراتب ظهورش بر برهین رسیده باشد انشاء الله المستعان چون تجلیات حقیقت این روح  
 اعظم بر ضمیر آن نور العین متجلی شوند چشم بصیرت معاینه خواهند کرد اوست مرکز دایره موجودات  
 و قطب فلک مخلوقات که قیام وجود همه اشیا بدست و باهرشی که مخلوق است و جمعی دارد که  
 قیام آن شیء بوده اوست و اگر کسی مرتضی سبحانه تعالی برادر خود این وجه آمده و کسانیکه ضمیر کل شیء  
 هالک الا وجهه که لبوس شیء راجع داشته اند یعنی هرشی هالک و فانیست که درجه آن شیء را  
 نشان این وجه است که قیام شیء بدست بقای ابدی و ثبات سرمدی ماین وجه است جانشین  
 جمیع ملک اعلی و اسفل از نور این ملک اعظم که ثبات قطرات از دریا بیاوردیه شده است  
 چون این ملک اعظم آئینه حق شد ظهوری بجایه و تعالی در وی بذات و صفات بود در مخلوقات  
 دیگر ظهور از حیثیت بعضی صفات اوست جل و علی شانه بر خود ارمن همین روح اعظم را بحسب  
 ظهورش از اجسام بسیطه لطیفه در ابدان مرکبه عنصریه قوتیابی منتها اندر کس با دراک قوتی از قوت  
 وی بنام دیگری نامند و بوصف دیگر می شناسند ما هم از بعضی قوی و اوصاف وی بیان نماییم که  
 قوتی که قوی لایانیت اند و در حد و ادراک بشر و کجند که بر قوت و ازلی است و ظهورش ایمنی لم یزل  
 اگر حقیقت و امانیت وی را شرح و عم انکشت اشارت بر اظهار سر ربوبیت رسد و افشای  
 سر ربوبیت کفر است و حضرت سلطان رسالت با چندان کمال نبوت برای تعلیم امت  
 تخریق ملت سر روح پر قوت مستور داشتند و اظهار حقیقت بر و اصل قاهره مصلحت نمیدادند لیکن  
 به نور غافره و اشارت لطیفه بردی نموده که انا من نور الله و الخلق من نوری و امثال آن  
 بنسان کو هر نشان بیان فرموده چنانچه در مقدم مذکور شده عرف من عرف جانشین ما را نیز میباید

که بعضی قوی و اوصاف آن روح که در ظهورش بوجد آمده اند بموافق اقوال اقوام و میناس  
عقاید ذوالعقول و اینها میان بنایم چنانچه میگویند روح قوتیت که ترکیب جسمی را محافظت  
میکند و آن قوت نشوونما دارد و یا نشوونما ندارد اگر نشوونما دارد از روح جمادی میگویند و روح جمادی  
را در قوه اندکی ثقل است که ماده جسم میشود و دوم خفت که در حوالی جسم محیط گشته اجزای جسمیه را  
میسازد و اگر آن قوت را نشوونما باشد از روح نباتی گویند و این روح نباتی را اسوای قوای روح  
جمادی هفت قوه اندکی قوه جاذبه که غذا را جذب میکند و دوم قوت ماسکه که غذا را در خود میدارد  
سوم قوه هاضمه که غذا را پخته میکند و چهارم قوه دفعه که شغل و کثافت غذا را از جسم خود دفع نماید  
پنجم قوه متصوره که غذا را بمنزله جسم میگرداند ششم قوت مایه که در اقطار جسم طول و عرضاً غلبه نمیشد  
هفتم قوه موله که برای ظهور هم مثل خود خلاصه غذا را از جسم خود بیرون می آورد و ماده میسازد  
که از آن جسم میگویند نور العین من نیز چون آن قوت را نشوونما حرکت ارادی میدارد و از روح حیوانی  
میگویند و آن روح حیوانی را اسوای قوتهای روح جمادی روح نباتی در قوه اندکی غلبه شهود  
که بذات اکل و شرب و جماع مشغول و فرغته میباشد و دوم غلبه غضب که برای حصول لذات  
نمکوره یا برای دفع ضرر خود بر حیوانات دیگر بغضب حمل میکند چنانچه چون آن قوه محرکه را از راه  
حواس ظاهری و باطنی قوت در که جزئی پیدا نشود روح نفسانی موسوم گردد و قوتهای این روح  
همین حواس ده گانه اند پنج در ظاهر اند که مری و محسوس میشوند و آن سامعه و باصره و ذائقه و شامه  
و لامسه است پنج در باطن اند که مری نمیکردند و آن حش و شکر و خیال و حافظه و ایه و متصرفند  
است و این روح نفسانی اول کمال است هر جسم را از جهت ادراک جزئیات بر خوردار و چون  
آن قوه روحی با بدن جسمی متعلق شده در امور بدنی در و حاکم بقضای اوقات تصرف نماید و امور  
فکری و عقیدیه در بایر و کلیات و جزئیات را با هم ادراک کند به تقصیر بدن صورت بدنی با نور است

خویش در گیر و از اقب و نفوس میگویند که نفس شئی ذات اوست و این قلب و اورای قوای روح  
 جمادی و روح نباتی و روح حیوانی و روح انسانی قوتیست عاقله در که کلیه جزیه که بدان قوت و  
 تصورات و تصدیقات از دواج داده و مقدره فکریه نتیجه دیگر بر می آرد پس اوراک کننده کلیات و  
 جزئیات و در باینده حقایق کل کائنات اوست نور العین من چون آن قوت کلیات صرفا  
 اوراک کند بی تصرف محض تعلقی باین دار و از روح انسانی می نامند و این روح انسانی را  
 درای قوت های ارواح مذکوره قوتیست شهودی که بدان قوه در نظاره جمال جمیال ازلی استوار  
 کل باید جان من چون آن قوت روح انسانی در شهود جمال الهی خود را بالکلیه فراموش سازد و هیچ تعلقی  
 ندارد باین موصوم که در نور العین این سر انسانی ظهور روح روحانی محمدیست صلی الله علیه و سلم  
 و روح محمدی ظهور روح قدسیست که در عبارت از انست بر خور دار من همان یک روح است  
 که کسب ظهور در مراتب قوت های مذکوره مناسب هر قوت نامی دیگر یافته است و باعتبار بطون  
 روح الهی نور ذاتیست که با ذات قیام داریم پس اولی آنست که اطلاق روح بر ظهور کنیم  
 بر بطون چنانچه با تقدم نزد کلام بعضی گمان که روح را قدیم پنداشته اند مذکور شد نور العین من باز  
 معلوم نمایند اگر چه در میان اصحاب کلام و حکمت و ارباب تحقیق و معرفت و کیفیت روح اختلاف  
 بسیار واقع است اما پیش این فقیر هیچ خلاف نمی نماید بلکه چون بر بر یکی بعد از ریاضت و مجاهده مرتبه  
 از مراتب مذکوره روح ظهور یابد میداند که روح همانست و یقین شناسد که حقیقت روح بخود مشکف  
 گشته است بر خور دار از این اختلاف ایشان تحقیق قوت های روح بحال حاصل آید که اختلاف العلماء  
 بر این معنی بود چنانکه بعضی میگویند روح چون معتدست که باعث الای حیة قوت می یابد جان من غایت  
 اوراک این قوم روح حیوانیست آن بجزارت غریزیست که بدن را از ذکی از دست و بعضی میگویند  
 که روح عبارت از ترکیب اجزاء لطیفه است و آن جسمیست لطیف که در بدن باینده سر می آید

در کل ساری گشته از اول تا آخر عمر باقی میماند بر خود و این هم راست است چون برین  
 قوم داهیت روح حیوانی که داخل بدن است کشف شده دانستند که روح همین است و بعضی  
 میگویند که روح جسمی است و بدن و آن بخار است که بخارات غریزی و اخلاط از تجویف قلب  
 صنوبری صعود کرده بواسطه عروق در سایر بدن پراکنده شده است جاعلین ایشان نیز روح حیوانی  
 را یافته اند که از تاب پر نور روح انسانی منور گشته همه اعضا و جوارح را قوت بخشیده نور حیات  
 منور گردانیده است و این روح همیشه در بدن مقیم میباشد و گاهی از بدن خارج میشود و موت طبیعی  
 فانی در دو تصرفات قلب انسانی را که بعد واسطه است و بعضی میگویند روح جزو تجزیت  
 و آن جوهر است قائم بذات و غیر منقسم است و مظهر ظهور و دماغ است که او را که جمله حواس روحی  
 منسوب است نور العین من ایشان هم راست میگویند چون انقوع کثرت ریاضت و مجاهده ترکیه  
 نفس حاصل کردند نور روح نفسانی که از پر نور روح انسانی منور شده است بر دیده عقل ایشان کشف  
 گشت پس نور عقل متعبد بلیل عقلی بود آن پر نور اجزای تجزیه قائم بذات یافته و دانستند که روح  
 را شاخته و مقصود حاصل کند و در خارجا مانند جاعلین این روح نفسانیت که از پر نور عقل روح انسانی منور گشته است  
 و آن پر نور قسمت پذیر نیست زیرا که مرکب با جزای جسمی نیست چنانکه روح عبارت از اجتماع سه قوت است یکی  
 دل دوم در جگر سوم در دماغ ایشان نیز نور ریاضت مجاهده هر سه قوه روح یافته پیدا گشته اند که روح در همین  
 سه قوت منحصر است جاعلین محل روح حیوانی صنوبری است و مکان روح نباتی جگر و منزل روح  
 نفسانی دماغ است چنانچه مذکور شد و بعضی میگویند که روح و نفس شئی واحد است و آن جسمیت  
 لطیف نورانی که مشابیهت دارد بحکم محسوسه و در است جزیب و خروج و تلفیف و الکاف  
 و بدست عروج و استدرج بسوی آسمان و راه نیاید بسوی دی موت و فنا منسوب نشود و بسوی  
 اول عمر و آخر عمر داوست و در دایچ طیب و خبیثه و عقیده اهل سنت جهالت برایت

نور العین من ایشان هم راست میگوید چون ایستوم بعد از مجاهده نفس قدم در مراقبه نهادند از  
 کثرت کرد مراقبه دل ایشان چنان صاف شده که مکاشفه علمی و یاده و کشف علمی روح میگوید  
 کیف را بشکل جسمی مشکل یافته اند چنان این قلب انسانیت که روح انسانی بعد از منطفخ شدن  
 در قالب جسمانی باین تعلل گرفته با نورانیت خویش بصورت برنی کسب کرده و این شکل جسمی اگرچه  
 روح را تعلق بدن حادث و عارض است اما ابدیت که در ارحمت و ادم بواسطه آن شکل تر است  
 نور العین من غالباً این قوم روح پرورد خیر الهی میکند یکی روح حیوانی که در بدن مقیم میباشد و گاهی  
 از بدن خارج میشود و در دیم برین روح مذکور که قلب انسانیت و آن قلب همیشه جاری و جاری  
 میباشد در عوام و در خواص اما در عوام بوقت خواب از بدن مفارقت نموده در سیر میباشند  
 و آن دیگای صاف و گاهی کاذب نمودار گردد بوقت بیداری باز بسوی بدن معاودت مینماید و خواص  
 را سیر و طیر برین قلب در وقت بیداری هم میسری آید و آید که ازین پرورد روح مقیم در روح جاری  
 آگاهی میبخشد کما قال سبحانه تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها و الی لعمرت  
 فی مناها ینمسک الی قضی علیها الموت و یرسل الی اخری الی اجل مسمی ان  
 فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون بر خور دار من آن قلب بواسطه تعلق روح انسانی با روح حیوانی  
 بر طرفت مینماید و در بدن جسمانی و قلب همان روح مجرد است که بواسطه تعلق بر طرفت و صرفت  
 صورت برنی بر خود نمودار ساخته نورانیت اصلی خود قائم و ایم است و یسألونک عن الروح  
 قل الروح من امر ربی اشاره از دست زیر که ظهور نور قلب از عالم امر است که اگر عالم  
 خلق بوی راه نیابد مگر بعد از انصاف ایشان با و صاف نهادنیت وی همین معنی بود که در تفسیر آیه  
 که بر فرمود ما و ادیتیم من العلم الا قلیلاً اسی نهاده شمار از علم و ادراک عالم خلق و شهادت  
 که آنکه کیس علم و ادراک شما با عالم امر چگونه رسد نور العین من بعضی میگوید روح مخلوق است

که در تحت کن در آمده و آن لطیفه ایست ربانی که تعلق صرف دارد با قلب جسمانی به اعتبار آنکه تصرف  
 دی در بدن ظاهر شود جانمن این هم راست است که ایشان تصفیه دل کمال حال کرده بزرگ و مشغول  
 چنان مشغول شدند که از مکاشفه علمی ترقی نمود به کشف عینی رسیدند در آنوقت دیدند دل ایشان  
 چنان کشاد و گشت که لطیفه ربانی که تعلق صرف دارد با قالب جسمانی بر وی تجلی نموده دانستند که  
 با همیت روح رسیدند و حقیقت روح کما هو یا قند جانمن حقیقت روح از نیمه برتر و عالی تر است  
 و این روح مکشوفه ایشان روح انسانیت که تعلق صرف دارد با قالب جسمانی دیا بود و تعلق  
 قالب کلیات محض ادراک میکند و بعضی میگویند روح از عالم خلق نیست بلکه از عالم امر است  
 و از همه تعلقات مجرد است هیچ اعتبار تعلق و تصرف در وی ملحوظ نیست نور العین من که ایشان  
 هم راست میگویند که ایشان از مکاشفه شهودی که کشف عینی است ترقی نموده به کشف وجودی  
 یافته اند یعنی وجودیکه مضاف بر ظهور است بر ایشان کشف شد و آن ظهور وجود مضاف عبارت  
 از تجلی روح است که از همه تعلقات مجرد باشد پس بواسطه آن تجلی روح را از همه تعلقات منز  
 و مجرد یافتند بر خود دار من این روح مکشوف این طایفه علما رسانیدند که عین ظهور روح محمدی است  
 و آن سر انسانی همیشه در نظاره جمال میثال حق استغرق کلی دارد و مجرد وجود محض هیچ شیئی تعلق  
 نگیرد و بعضی میگویند روح حادث نیست بلکه قدیم و ازلیست و هیچ چیز از مخلوقات با وی آمیخته  
 نیافته جانمن اینهم راست است چون ای قوم که خواص درگاه امد مایای قلوب خویش را  
 با نوع ادکار و اشتغال تصفیه کمال دارند و از رفیع تعلقات تجلی روح و تخیلیه سر حاصل کردند و آنوقت  
 بر اسرار ایشان تجلیات صفات قدسی تمیز می متجلی شدند و در آن تجلیات از بفریت خویش و از جمیع  
 مخلوقات فانی مطلق شده جمله یک وجود دیدند و در آن وجود اسرار فانی و ستمسک یافتند و روح  
 را نیز قدیم و غیر مخلوقات پنداشتند جانمن این روح مکشوف این قوم قدسی الهی است از ادراک



اول تحقیق روح الله روحه میخوانند اینها قولا افتتم وجه الله ووجه الله اشارت بر قدرت خود دارند  
 اگر چه روح القدس را بر سه جا اطلاق میکنند یکی برین روح الهی که وجه الله است دوم بر امر الله  
 که روح محمدی است صلی الله علیه و سلم سوم بر جبرئیل علیه السلام نیز روح القدس میگویند اما روح قدسی مقصد  
 از اعتبار خلقیه است که عبارت از وجه الله است آن روح الهی است نه روح انسانی و غیر آن نور  
 العین من همه قوتهای مکی روح اند که بحسب ظهور هر قوه در هر مظهر و محل مناسبست آن مظهر ظهور یافته  
 بنام جدا گانه موسوم شود مثالش معلوم نمائید که انواع جواهر از لعل و زمرد و الماس و غیر آن از یک جنس  
 بود و بی آنکه در هر یک خاصیت یا بل اندر پرورش همه از یک نوع قیاس است که در این سیع تفاوت و تغییر نیست لیکن آن ملک  
 تا آب قیاسی است قوه هر چه در دیگر کون بنمایه چنانچه در لعل سرخ و در زمرد سبز و الماس سفید پس تفاوت  
 باعتبار قوه و قابلیت هر چه است نه در تاب آفتاب و آن تاب علی السویه بر همه یافته هر یکی را بقدر  
 قابلیت وی روشن کرده است جاستن همچنان از روح نفخت فیه من روحی چون در قالب  
 آدم علیه السلام که بعباده ارتقا تسیر یافته است منفوخ شده بگردن رسیده غلبه سردی و خشکی عنصر  
 خاکی یافته بصفت سرد و خشک متصف گشته اجزای بدن را قوت انجماد بخشید و بمنور گردانیدن قوه  
 انجماد روح جمادی نام یافت و چون از گردن بکار رسید از بکر غلبه گرم و تر عنصر بادی یافته و بصفت گرم  
 و تر متصف شده بالتصاف صفت بادی در اجزای بدن قوه نمو بخشید چنانچه قوت نباتات بسبب زین  
 باد است بقوه نور روح نباتی موسوم شد و از بکر بل صنوبری نزول کرد و در آن دل غلبه گرمی و خشکی عنصر  
 آتش یافته بصفت گرم و خشک اتصاف گرفته حرارت غریزی را قوه بخشید و در اجزای بدن ساری  
 گردانیده و اعضا بدن را در حرکت آورده و روح حیوانی نام گرفت و چون از گرمی دل صنوبری نباتات گشته  
 خواست که از بدن بیرون آید باز از دل صنوبری برآمده و بدماغ رسیده و در وماغ غلبه سردی و تر  
 عنصر آب یافته بالتصاف صفت سرد و تر نام گرفت و در سایر اجزا بدن پراکنده شده جمادی

را قوت ادراک جزئیات بخشید و بنام روح نفسانی موسوم گشت جان من اگر چه از روح در بدن منوع  
 گشته بصفت همه عناصر تصاف گرفته بمناسبت صفت هر عنصر قوت جداگانه در بدن ظاهر  
 گردانیده است اما تعلق وی بعد از تصرف روح حیوانی که در صنوبری از همه بیشتر گردیده زیرا که  
 از روح نوریت لطیف تر و عناصر باعتبار نورانیت وی کثیف تر و در همه عناصر غرض آتش لطافت  
 بیشتر دارد و چون در دل صنوبری بغلبه صفت غرض آتش لطافت بیشتر یافت با وی از همه اعضا و اجزا  
 تعلق کمال گرفت که موالت لطیف بجز لطیف نباشد و چون بدین تعلق روحانی در قالب جسمانی  
 تدریج تصرف خویش ظاهر نموده صورت بنی با نورانیت خویش کسب کرد قلب و نفس نام گرفت و  
 باعتبار صرف تعلق بی تصرف روح انسانی مسمی گشت و باعتبار رفع همه تعلقات سر انسانی است  
 که بخروج واجب الوجود تعلق ندارد و از جمله موانعی جلالت الله و جلاله که در دو باعتبار یکی ظهور پیدا  
 روح محمد صلی الله علیه و سلم باعتبار بطون که ظهور میبخشد و روحی مخطوب نباشد روح قدسی بود و نور  
 من محقق منصف را لازم واجب است که اطلاق اسم روح بر ظهور کند بر بطون و کسی که روح را قدیم و غیر خالق  
 گفته اند بغلبه حال سکر گفته اند که مرادشان از آن روح الهیست نه روح انسانی و غیر ذلک و اگر کسی روح را  
 قدیم گوید و این روح مادرشاداند و در اصطلاح این طایفه زندقه میخوانند بر خود و از من باز معلوم  
 نمایند که روح حیوانی را روح حساس و روح برائی گویند که حس و حرکت داخل و شرب و پرورش  
 بدن از دست و روح نفسانی را روح شهوت و روح خیالی می نامند که خواست لذت و طلب راحت  
 بدوست و رفیق انسانی را روح قوت و روح عقلی میخوانند که کلیات و جزئیات را ادراک کرده  
 بقوت تمام از جزئیات بسوی کلیات انقذاب مینماید و روح انسانی را روح فکری و روح ایمانی  
 نام میکنند که با وجود تعلق با بدن همیشه و زلفه فاعل و موجد خود میباشد و سر انسانی را روح محمدر  
 صلی الله علیه و سلم روح قدسی میگویند که از همه تعلقات مجرد شده متعلق بختی کرد و در هر چه کند بختی کند

بخود که از خودی خود پاک و مقدس شده جانمن همه یک روح است که در همه اشیا از عرش تا مرش من است  
 ایشا قوت اشیا کشته که در هر شیئی آن قوت را روح و نفس آن شیئی میگویند چنانچه در معدن و قوت  
 انجمادی که از آن روح جمادی میگویند آن قوت جمادی با قوت نمود در نباتات روح نباتی نام باید دور  
 حیوانات با قوت حس و حرکت ارادی که با پر نور روح خیالی نفسانی بایل طبقات و شهبوات است  
 بروح حیوانی مسمی شود و در انسانی قوتی کرد که جامع همه قوتها باشد و چون افراد نوع انسانی متفاوت اند  
 آن قوت نیز بنابر سبب قابلیت هر فرد بخاصیتی دیگر ظهور یافته بنام دیگر موسوم گردد چنانچه در کافران  
 ظهور روح حیوانی و روح خیالی نفسانی با پر قوت عقلیست لیکن عقل ایشان مغلوب و هم نفسا است  
 و در مومنان روح عقلیست با پر نور روح فکری انسانی و در اولیا روح فکریست با پر نور روح محمدی صلی  
 علیه سلم و در انسان کامل اکل روح محمدی با پر نور روح قدسی است که بجامعیت همه قوتها ظهور یافته است  
 پس انسان کامل با عتد الیست همه قوت جامع همه ارواح است و ادلیا خارج روح محمدی  
 صلی علیه سلم همه ارواح را جامع اند و در مومنان سوا روح محمدی  
 و روح انسانی همه ارواح اند و کافران از روح محمدی و روح انسانی و روح عقلی محروم اند ازین جهت مشابه  
 بهایم اند اولشاه کالافعام بلهم اصل بلکه ایشان از حیوانات گمراه تر اند زیرا که در حیوان پر نور  
 از قوت عقلی نیست و با وجود پر قوت عقلی ایشان تابع و هم و خیال خود گشته گمراه شده اند جانمن  
 حدیث سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التیماده شرح مصباح مذکور است چنانچه گفته اند قال  
 ابن عباس رضی الله عنهما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول  
 خلق الله تعالى الناس ثلاثة اصناف اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و السابقون  
 و اما السابقون فهم الانبیاء خلقهم الله تعالی و جعل فہم خمسة ارواح روح  
 القدس و روح الایمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن فبروح القدس

یعثوا فی الخلق و بروح الایمان عبد الله و بروح الشهوة اكلوا و اشربوا و  
 انكحوا و بروح القوة قاتلوا و بروح البدن بوا و رجموا و اما اصحاب الیمنة  
 فھم المؤمنون جعل الله فیهم اربعة ارواح روح الایمان و روح القوة و روح  
 الشهوة و روح البدن فاذا تم المؤمن بمحصية زين له روح الشهوة و روح  
 القوة و قاد اليه روح البدن و يقول روح الایمان لم اوسر بالمعصية و انما اتقى  
 بالطاعة فاذا تقاطوا تقاطوا و یغیر روح الایمان و اما اصحاب الشئمة فھم  
 الكفار جعل الله فیهم ثلاثة ارواح روح الشهوة و روح القوة و روح البدن  
 و حرموا روح الایمان فكذلك شتموا و ابالھما یمر اتھى نور العین من قعر دركاسید  
 مختار صلی الله علیه و سلم بران شیرست کہ جملہ بنی آدم برتہ صنف بیا فریدہ شدہ اند بر خوردارا  
 مردم ہر صنف را مراتب و درجات اند کہ حصر آن ممکن نیست چنانچہ در انبیاء علی نبیاء علیہم  
 السلام بعضی رسل اند و بعضی الواعظون و بعضی صاحب کتاب و بعضی صحابہ و در  
 مومنان نیز بعضی مقلد و بعضی محقق و بعضی سالک و بعضی مجذوب و بعضی کامل اند و بعضی اکمل  
 پس ظہور قوتہای روح در ہر فرقہ بقدر قابل ایشان است جانمن باز معلوم فرماید کہ روح یا چندین  
 قوتی فرکی برش نیست کہ در ہر محل و مکان قوتہ آن محل گشتہ بمناسبت محل نام دیگر گرفته خود از محل  
 و مکان منزہ است چنانکہ تاب آفتاب بر ہمہ اشیا و کثیف و صاف تافتہ است و آفتاب اند  
 ہمہ پاک و منزہ است بخوردار من فی الحقیقہ روح جمادی عین روح نباتی است و روح نباتی عین  
 روح حیوانی و روح حیوانی عین روح نفسانیست و روح نفسانی عین قلب انسانی و قلب انسانی عین روح  
 انسانی و قس علی ذلك الباقی فھم من فہم جانمن روح محمدی صلی الله علیه و سلم عین امر الله است  
 کہ بر انگوین ہر شی و جہی دارد خاص انما امرہ اذا اراد شئ ان یقول لھ کن فیکون امر الله

ظهور و جلاله ایما قولوا فموجه الله وان امر الله بهیست حقیقی که از اجابت ان اعرف  
 ظهور یافته بصورت حبیب بوجه آمده و جمیع موجودات بخور او منور شده اند نور العین من چنانکه روح  
 اعظم محمدی در عالم کبیر انی باعتبار قوت و قالیات بناها متعدده نماید میشود مثل عقل  
 اول و قلم اعلی و غیر آن چنان در عالم صغیر انسانی باعتبار قوئهای جداگانه با سواد متعدده نماید میکند  
 چنانچه خفی در روح و قلب و کلمه و فواد و عقل و نفس و صدر پس خفی از ان ردی بود که اگر تحقیق  
 بر عکس کثرت نیست و سر ازین چه باشد که اگر اکثر بر غیر باب بصیرت و اصحاب معرفت مشهور  
 است کفره تعالی علم السرو اخفی در روح باعتبار ربوبیت پرورش و بکار راد افاضه فیض  
 حیات بر جمیع اعضا و جوارح را قل الروح من امر ربی و قلب برای انقلاب وی میان دو جبر بود  
 و دو جبر ربوبیت از دو جبر اول فیض گرفته بود که انی مغیض باشد قوله تعالی ان فی ذلک لاذکری لمن  
 کان له قلب و کلمه از ان تهر بود که در انبات نفس کافی بناست حدوث عالیات علویه و ربوبیت  
 موجود خارجی ظاهر شده است چنانکه در ظهور نفس انسانی الفاظ ترکیب حدوث مفردات صورت گرفته  
 ظهور مییابند قال الله تعالی و کلمته الیهما الی سر لحدود روح منه و فواد بحسب قبول نمودن  
 اثر است از فاعل خود آیه کریمه ما کذب الفواد ما رای و عقل برای تحمل نمودن موجود  
 و ادراک کردن تقید خود است تعیین خاص صده اعتبار و دیگر آن روح است که بدن متعلق شده و مصدر  
 او از آن روح گشته قال سبحانه ان من شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من و به  
 و نفس برای آنست که در بدنی است که گشته بدو تعریف خود بمقتضای قابلیت من ظاهر میازد  
 و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقویها جان من روح خفی و قلب است که نور الهی است  
 و سر روح محمدی در او از روح روح انسانی و قلب و کلمه و فواد پرسته اسم دل انسانست و عقل  
 نیز آن دو جبر اول قلب که مواجبه بحضرت حق وارد و صده بود دیگر اوست که شقی بدن گیر و نفس نیز

قلب است باعتبار ظهور نور و تصرف وی در بدن بر نور و ایمان نور حقست که بحسب ظهور و خورش بحسب  
قوی و قاطعیات مبین آنها مستعد و موصوم گشته چنانکه مولی الله تعالی علیه سلم فرموده اند انما من نور الله  
و الخلق من نور پس نور محمدی ظهور یافته است ممکن نیست که در او سر ابر و عظمت آن نور یک عقل بشر  
بگردد و در سر اوقات غرض با صوره به راه یابد آن نور را بجز علم قدیم در یابد نور العین من باز مطالب نموده  
بباسب عبارت دیگر معلوم در مایه تصور نش در ائمه فهم و ادراک ارتسام کمال یابد نور دنیا صلوات الله  
و سلامه علیه که از نور الهی مبعوث است بر رخ گشته در میان حدوث و قدم پس وجبی با قدم دارد که حضرت  
تقی است و وجبی با حدوث دارد که عالم خلق است که مفیض سایر خلق است و آن نور محمدی که امر  
الله است جوهریت کسب یافته مدت ظهور حق است باعتبار جوهریت نفس واحد فام یافته قال سبحان  
و تعالی شأنه خلقکم من نفس واحدة و باعتبار قوت مدر که نور آئینه آرا عقل اول میگوید که اول  
ما خلق الله العقل و باعتبار نور صرف نور محمدیت انما من نور الله اشاره از انت و  
باعتبار یک فیض حق با واسطه استفاضه نموده بر سایر خلق مفیض است روح محمدی در روح الروح  
میگویند این روح چون بر رخ شد در میان افاضه و استفاضه پس بلا خطه محض استفاضه  
از حق بی تصور افاضه بر خلق عقل اول است و باعتبار افاضه صرف بمید خطه استفاضه روح انسا  
و باعتبار یک آن فیض انبساط صورت غلیظه قبول نموده در عالم کون و شهادت ظهور یافته است  
قلب و نفس نام گرفت و باعتبار یک قبول فیض نموده جسم عنصری را از نیک و حیات بخشیده است سبی  
روح نفسانی شد و باعتبار یک جسم البقیض حیات منفاض ساخته در حس و حرکت ارادی آید و است  
بنام روح حیوانی نامیده گشت و باعتبار این همه اعتبارات نوریت مرت که بذات در محسن است  
نور العین من در هر چه که نظر کنید اول هستی قد منظور باشد و بواسطه آن نور آنچه در نظر آید و اگر آن نور  
نباشد در آن هیچ چیز نتوان کرد اگر چشم خواب آلوده غفلت بخور شکل و من صورت نه بیند و از غایت

ظهور آن نور از ادراک غافل باشد و ادراک هیچ چیزی ظهور آن محال بود همان نور است که بحسب ظهور هر  
 یک مکرره تا مباد کانه یافته است جان من حضرت ذوالجلال عجلان حکم فیض رب الله مثال ظهور نور جان باکال الشجر  
 درخت مصباح زجاجه و شکوه مثال زده چنانکه در آیه کریمه نوریه فرموده الله نور السموات و الارض مثل نور  
 کمشکوه فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانه کواکب در ری یوقد  
 من شجرة مبارکة زینت لا شرقیه و لا غریبه تکادینها یضئ و لو لم تفسسه نار نور علی نور  
 یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس الله بکل شیء عظیم بر خور دار من حضرت  
 ابدی ره روان مناج عشق و محبت برای هدایت متعطلان مبادی شوق و تلق بر وصول حشر  
 وصال در قتل مثال کریمه نوریه اشاره لطیفه ظهور رسانیده تا مراتب کشوفه در معقولات محسوسه  
 در یابند و مقامات عینی را در صور عینی مشاهده نمایند امید بکرم کریم و فضل عظیم است که اسرار  
 سود و ده این آیه کریمه نوریه بر آینه ضمیر آن بر خوردار کشف شوند نور العین من صاحب تفسیر حسینی معانی  
 اشهد آیه نوریه چنان بیان نموده که الله نور السموات و الارض خدا تعالی نور آسمان و زمینهاست  
 مثل نوره صفت نوریکه منسوب بدو کمشکوه مانند روزنه است در دیواریکه نهایت او خارج را نداند  
 چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افزوده نیک و روشن چنین گویند که مشکوه انبویه است  
 از آهن که در وسط قندیل باشد و برین قول مصباح فئید مشعل باشد و انبویه المصباح آن چراغ افزوده  
 فی زجاجة در قندیل از اکینه الزجاجة آن اکینه یعنی چراغ که در دست از غایت صفا و لطافت کانه  
 گوگوب گویا ستاره ایست در می درخنده چون زهره و مشتری و آن اکینه یعنی چراغی که در دست  
 یوقد افزوده میشود در آینه من شجرة مبارکة از روغن درخت بابرکت بسیار نفع زیونیه که آن یغوثیست  
 در زمین مقدس رسته و نهاد و پیغمبر بدعای برکت خوانده اند از جمله آن ابراهیم خلیل الله علی نبیا و علیه  
 السلام لا شرقیه نه در جانب شرقی است از معنیه کونک و دو دیار چین و خطا و لا غریبه نه در طرف

غرب از آن چون طنجه دطرطوس دولایت قیروان بلکه نسبت او اراضی و جبال دولایت شام است  
 یا آنکه پیوسته در آفتاب است تا محرق گردد نه مدام در سایه تا میوه او خام نماند بلکه از غایت تاب  
 آفتاب بهره مند است و هم از حمایت و قایه بسایه محفوظ و حسن بصری رحمة الله علیه فرموده که اصل  
 این شجر از بهشت در دنیا آورده اند از پس اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بروی  
 اطلاق توان کرد یکا از تها زد کیت که روغن آن درخت یعنی روشنی و نور و نور و نور و نور  
 و اگر چه رسیده باشد بوی آتشی یعنی درختی که بوی آتش برشته است کبلی آتش روشنائی بخشد نور  
 علی نور روشنی افروز در بر دشتی یعنی صفای زیت یا رشته با نوار چراغ و لطافت زجاجه بر آن افروز  
 در مشکده که ضابطه اشعه و جامعه انور است هدی الله راه می نماید خدای نور معرفت خود من نشان  
 بر کمر میخورد و میغریب الله الا مثال و میزند خدایتعالی مثلها را یعنی معقولات و محسوسات بیان میکند  
 لکن اسرار ما در دم نازد و در یابند و مقصود سخن برایشان هوای که در و الله بکل شیء حسه ایتعالی  
 بهمه چیزها و ذرات معقولات و محسوسات و حقایق کلیات و خفیات علیم داناست نور العین  
 من اشاره این آیه کریمه که بر مراتب ظهور آن نور شیراز بیان نموده می آید معلوم نماید روح حیوانی  
 که آن جبارت از دل صنوبری است بجای مشکوه است و چنانچه مشکوه طاقیت در دیوار خانه که  
 در وی قندیل می آویزند همچنان دل خفیه صنوبری که از جنس بدن عنصریت محل ظهور پر تو روح است  
 که قوت حسی و حرکت بدن از دست از نیجه از روح حاسه روح بن میکونید جانمن چون روح حیوانی  
 بجای مشکوه شد روح نفسانی منابه زجاجه است و چنانچه قندیل زجاجه از قندیل روح نور گرفته اطراف  
 خانه را منور میسازد همچنان روح نفسانی نور فیض روح اخذ کرده اطراف اعضا و جوارح بدن را منور  
 میکند قوت ادراک جزئیات و حواس پیدا می و آن زجاجه روح نفسانی از غایت صفاء و لطافت همچو  
 گوهریت درخشنده و گوکب سیاره اگر چه جسم محسوس است همچون روشنائی دارد که نوری از نور



سموات بر زمین طرح شود و روح نفسانی که دخان بخار است نیز اگر چه جنس بدن عنصریت اما چنان صفا  
 و لطافت دارد که نور پر نور روح اخذ کرده و در اجزای سایر بدن طرح می نماید و آن روح نفسانی را روح  
 شهوت و روح خیالی میگویند بر خود دارند قلب انسانی بجای مصباح است که همچون چراغ قندیل در بدن  
 روشن شده و بر معرفت بدن گشته است و آن قلب روح قوت و روح عقل میخوانند چنانکه روح  
 انسانی مبتدا بریت قندیل است چنانچه روشنائی چراغ قندیل بریت است همچنان روشنائی مصباح  
 بریت تعلق گرفتن روح انسانیت آن روح انسانی را روح فکری و روح ایمانی ترمی خوانند  
 بر خود دارند روح محمدی شجره مبارکه زیتون است که ماده زیت روح انسانی اوست چنانچه شجره  
 شامخ و شکوفه و گل و ثمر است همچنان شجره روح محمدی صلی الله علیه و سلم جامع همه ارواح علوی و سفلی و الو  
 سماوی و ارضی است که اصل همه اوست و جمله فرع اویند برکت وی ابدی بود که ظهورش نهایت غرور  
 و این شجره شرفی است و زغبی یعنی نه از عالم حق است و نه از عالم خلق بلکه از عالم امر است و این روح محمدی صلی الله  
 علیه و سلم را روح الوداد و روح قدسی می نامند چنانکه زیتها فیضی دلوم تسبیح برین قریب است که  
 زیت آن شجره عبارت از روح انسانیت و قابلیت قلب انسان کامل روشنائی کردار که  
 زبیده باشد بوی آتش هیچ واسطه از ملک و رسل زیرا که آن روح انسانی عین روح محمدیت صلی الله  
 علیه و سلم که بسبب تعلق گرفتن وی بدن جسمانی روح انسانی نام یافته پس آن زیت روح انسانی حضرت  
 الهی مبتدا بریت دارد که بواسطه چیزی دیگر از نور الهی فیض گرفته بیاس قلب انسان کامل ظهور  
 یافته نور علی نور کرد که نور الهی بر نور قلب تقی نعتی که اول همه انوار است ظاهر شده است و از اطلاق نور  
 انوار که نور حق است بصورت نور انسانی تعیین گرفته پس اول تعیین آن نور انوار اوست همه الله نمونه  
 من یارده است می دهد الله سبحانه و تعالی نور خویش بسوی معرفت هر کسی که میخواهد و نیز برای ادراک  
 کردن مردمان که طالبان اویند این مثل او الله سبحانه و تعالی بهر شیئی از اسرار خفیات علیم و داناست

حضرت کریم کار ساز بفضل و کرم خویش بر ضمیمه عقیدت پذیران نورالعین من نور این اسرار و سر  
این انوار منکشف و تبلی فرماید بمنه و کمال کریمه الله الهادی الی سبیل

## الرشاد والسلام

### مکتوب دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

پس این مینایت و ستایش لاهنایت قرین حضرت مبدعی است که قلب انسان کامل را بر حسن صورت  
جمیل خویش خلق فرموده و ظاهر جامعیت جمیع اسماء صفات گردانیدن الله خلق آدم علی صورته  
و درود نامعدود بر سلطان سیر مقام محمود باد که بارشاد و هدایتش تباریکه لای غلظت آباد کفر و فساد  
بنور دین اسلام منور شدند در آل و اصحاب و کعبه ارباب قلوب پیرو ایشان بمقصد اصلی وصول  
یافتند صلی الله علیه و سلم و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد ای نورالعین سعادتمندان و ابرار سید محمد نور  
الله قلبک باظهار - انوار قلب حبیبیه بمنه و کرم از جانب نقیر الی الله سبحان  
سید عبد الرحمن دعوات تقی عمر و درجات مطالعه نموده در یابید که چون آن نور الالبصار بجزیره خصوصیت  
تقریر ترقیم نموده بودند که فی الحقیقت ظهور یک نور است که گاهی بنام روح موسوم میشود و گاهی باسْم قلب  
تفریق میابد در میان هر دو تفصیل قلمی نموده سر از فرمایند تا بحقیقت روح و کیفیت قلب اطلع یافته بهره در  
شویم در روح و قلب راجع که از ایام ازین حقیقه این مکتوب بیان نمیشد شده و مکتوبی در بیان روح  
انشاء الله تقریر فرمایم خواهم فرستاد بدیده دل مطالعه نموده هر مرتبه را بتصور خاص ذکر کنیم آورده  
تفکر باشند بفضل و کرم حضرت قلب القلوب کشف مرتبه قلب رد آن بر خود را جلوه گر خواهد شد  
و امیدین قلب بچند وجوه که مکتوب اندر روشن خواهد گفت نورالعین من قلب و دل صفتی است بر روح  
و روح را از حیثیت اعتدالیت و در میان اوصاف روحی و احکام جسمی اگر اوصاف روحی مربوط

کنند از خلق محجوب گردد و محجوب میشود پس قلب در میان این هر دو برزخ است میان یک جانب نمیکند  
 بلکه هر دو جانب علی السویه مایل است از روی افاضه و استقاضه این قلب نمی رسد که بعد از تقاضا  
 قلب آدم در آدم دیده شده و بصورت آدم ظهور یافته و نفخت فیله من روحی اشاره بدوست  
 ان الله خلق آدم علی صورته عبارت از صورت اوست پس قلب صورت اعتدال است که  
 مردوح روحانی را حاصل شده که بدان صورت تدبیر و تصرف روح در جسم جاری میشود که واسطه جعل  
 جاعل در رابطه فعل فاعل اوست هر حکمی و هر امری که از حق بخلق میرسد بواسطه قلب بود از جهت  
 که قلب را قلب میگویند که منقلب است میان حق و خلق از حق موافق استحقاق اجسام فیض  
 میگیرد و بمناسبت استعداد هر جسم فیض میرساند و نیز قلب ازین وجه است که نور قلب غده صغریه  
 موجودات را اعلی و اسفل است باین اعتبار خلاصه موجودات قلب نام یافت که قلب چرخه خلاصه  
 آن چیز است و نیز نور قلب از حیثیت پر تو ظهور اسما و صفات حق بمرجع القلب است در هر آن  
 بحکم کل یوم هو فی نشان در روی ظهور دیگر است پس دایره اسما و صفات بشرط توجه کل مقابل اسمی  
 صفتی آید حکم آن اسم و صفت در گیر و در شرط توجه بر آنست که قلب علی الدوام در مقابل ذات اسما  
 و صفات گردانست ولیکن مادام که توجه کلی نماید حکم آن اسم و صفت در گیر و چون هر صفت خواه  
 بحالی یا خواه جسمانی متوجه شود حکم آن بر قلب جاری گردد پس برین اعتبار سیرج القلب بر قلب  
 گفته شود و ایضا باعتباریکه اسما و صفات بر قلب را بجای قابلهاست تا نور قلب در آن ظهور یابد  
 باعتبار ظهور یافتن نور آن قابلهای تعجب نامیده شده باعتباریکه نور قلب چنانچه از مرتبه اطلاق منقلب  
 شده بمرتبه تقید آمده است همچنان انقلاب یا بنده است از تقید بسوی اطلاق و از ظاهر بسوی باطن  
 و از دینا بسوی عقی و از روی این انقلاب او را قلب نام نهاده شد ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب  
 مراد ازین قلب است و همچنین که آن نور حقیقت انقلاب یافته حقیقت گرفته باز از تقید حقیقت منقلب

گشته حق میشود یعنی مشهود و منظر خلق شده بود باز مشهود و منظرش حق میگردد که حق است بحدی تعالی  
 و خلق خلق زیرا که قلب حقیقت حاصل است لیکن هر چیزی را اصلی باشد باصل خود رجوع میکند کما قال الله تعالی  
 شانه والیه تقلبون بر معنی اورا قلب میکنند گفته اند و نیز قلب انقلاب میدهد امور را چنانچه خود  
 اما چون آن قلب بر فطرت اصلی لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویر ثابت باشد میگردد اند  
 امور را بر حسب چیزی که دوست داشته شده است و تصرف نماید در وجود هر چه خواست گشته است  
 چون حکم کند در دناه اسفل سافلین با طبیعت نفسانی بسوی عادت جسمانی نزول کند احکام عادت  
 و امور شهوت بروی غالب میشوند اگر سعادت ازلی هدایت الهی ممد شود باز که کوشش در ریاضت  
 از ظلمت طبیعت و غفلت عادت خلاص یابد و بسوی اصل فطرت خود رجوع نماید و مستحق تحلیات  
 نامتناهی گردد و بر قدر قرار گرفتن احکام طبایع ظلمانی ترکیه ریاضت ناچار گردد ازین اعتبار انقلاب  
 در اقلب نامیده اند و نیز قلب ضدت است یعنی از نقده اطلاق نورانیت بقلب تعبد جسمانیت  
 انقلاب یافته است و ایضا قلب عکس را میگویند قلب چیزی یعنی عکس آن چیزی زیرا که نور قلب آئینه  
 جمیع حقایق وجود است که در موجودات ساری گشته است و چون وجود عالم از حیثیت ظهور تحلیات  
 اسما و صفات حق سریع التغیر گردید در هر آن عکس دی در آئینه قلب صورت پذیر میشود و قلب نیز  
 سریع التقلیب میگردد آن انطباع حقایق وجود را در آن آئینه قلب و عکس میگویند که همین صورت یاب  
 آئینه باشد و یارش همین او نزد بعضی وجود عالم آئینه است مظهر قلب را که اصل اوست و در  
 عالم است بدلیل آنکه وسعت دریافت حقیقت همانند تعالی غیر قلب مومن کسی نیست لایسعی از حق  
 ولا سمائی ولیکن یسعی قلب عبدا المؤمن التقی التقی برین تقدیر نیز اسم قلب بروی صحیح گردد  
 زیرا که هر دو احد از صورت و آئینه عکس و قلب دیگر است و نیز قلب میانه اطراف را میگویند پس این  
 قلب در میانه اطراف روح و جسم واقع شده است اگر باعتبار نورانیت دیر اود حاکم گویند میثاق

و اگر از حیث تشکل جسمانی نام میکنند سزا است که وی نجسم است نه جان و هم نیست و هم آن  
 بر خور دار چون قلب بر رخ شد و در میان روح و جسم فد الوهین گردید و چه متصل بحضرت جمیع دارد  
 که نور مرتبت است و و چه دیگر بحضرت تفصیل دارد که جسم محض است بوجه اول فیض موجود حیات  
 میگرد و بوجه ثانی فیض میدهد و حصه هر عضوی از اعضای جسم بحسب استعدادی میرساند و ازین  
 برزخیت خلیفه حق سبحانه و تعالی گشته و چنانکه از شان حق سبحانه و تعالی اعطاء کل ذی حق حقه است  
 و پیمان از شان قلب انسان کامل ایفاء کل ذی حق حقه است و چنانکه حق جل و علا جانم جمیع  
 اسما و صفات است و پیمان قلب تقوی فنی قابل قبول جمیع تجلیات اسما و صفات است و چنانکه  
 فیض وجود حضرت آفریدگار جلت قدرد در حضرت ختمه ظهور یافته است و پیمان این آئینه قلب  
 را تقلیدات بسوی حضرات ختمه کرامت کرده شده که قلب انسان کامل بوجه دارد و  
 بحضرات احدیت جمع که مرتبه وحدت است میدارد و از فیض وجود و علم اجمالی بے اعتبار غیر و  
 غیرت میگرد و از حیثی که ظهور آن مرتبه جمیع الجمع و وجود سایر موجودات ساری است و چه بحضرت  
 الوهیت میدارد که بواسطه فیض الوهیت گرفته بمربوبات میرساند و و چه بعالم ارواح میدارد که  
 بموافق استعداد خود از رب خود بواسطه ارواح اسفاضا میکند و چه بعالم مثال میدارد که بقدر  
 این عالم و بحسب اعتدال مزاج خود و انتظام احوال خود برای تصرفات این عالم از ان عالم مثال  
 نصیب خود میگرد و و چه بعالم شهادت میدارد که برای تصرف و تدبیر خود در عالم اجسام پس انسان  
 بمواجهت این و بوجه خلیفه حق گردیده است و ازینست که آئینه جلال و علو نموده ان فی ذلک لذ  
 لمن کان له قلب و نفر نموده لمن کان له عقل چه که عقل مقید است باعتقادات کلید امر الهی  
 بخلاف قلب که آن مجدی تخلیات مختلفه الهیه و منظر ظهورات متضاده در بوبیت است و حق را  
 سبحانه و تعالی در لباس و در هر شان ادراک میکند برای همین الله سبحانه و تعالی فرمود تا و میبستی

یعنی وسعت دریافت من بحیثیت جمع و تفصیل ندارد و ارضی ای اجسام لطیفه و لاسمائی یعنی  
ارواح منوویه و وسعت میدارد در بحیثیت مذکور قلب عجب المؤمن دل بنده مومن  
باشد یعنی قلب بنده که از تقایص کونیسیوی کمالات الهیه کرده باشد و برای همین قلب فخلقت  
الخلق لا عرف در حدیث قدسی وارد گشته است و این وسعت قلب مرتبسمانه تعالی را بر چهار  
نوع است اول وسعت اعتقاد از روی تقلید از روی تحقیق و تحقیق چنانکه از آیات کلام ربانیه و  
احادیث نبوی استماع کردید و روایت اکابر آن تصور نموده بر وحدانیت حق جل و علا اعتقاد نماید  
و این وسعت تقلید است مرتب را نوع دوم وسعت قلب از روی علم و آن ادراک حقایق و اشکالات  
در آثار و آیات دی عزوجل و این معرفت حضرت حق تقدس در قلب پیچ خیزد و در موجودات  
نیست زیرا که پیچ قلب آثار و افعال حقایق چنانکه سر او را چنان نداند که اشیا را دیگر ادراک  
پسورد کار خود بوجهی است و قلب را معرفت حضرت آفریدگار جمیع وجوه است و این وسعت قلب  
از روی علم است تجلی افعال و نوع سوم وسعت قلب دریافت حق را از روی عین است و آن  
مکاشفه جمال ازلیت بر آینه قلب تقی لقی و پیچ خیزد و موجودیت که بر کشف جمال اسما و صفات  
حق مشرف شود مگر قلب چون بر قلب تجلی بر اسمی و صفتی تجلی میشود قلب در فلک آن صنعت سیر  
کرده لذت آن صفت را استیفا نماید و در آن صفت متصف گشته تجلی صفت دیگر متجلی شود مثلاً چون  
بصفت علم متجلی شود از علم خود بری شده بعلم حق متصف گردد و بعد از معاد صفت علم از حق دریافت  
بعد تجلی صفت اراده متجلی شود و بعد از آن بصفت قدرت همچنان تجلیات سایر اسما و صفات  
متجلی میگردد و این وسعت قلب از روی مشاهده حق است و در تجلیات صفات و سیما و اشکالات  
نوع چهارم وسعت قلب از روی خلافت اوست از حق جل و علا و این متحقق شدن اوست با  
و صفات تا بحدی که ذات خود را از ذات حق نداند و بویست و بر او بویست خود را از صفات میرا

اینست خودیاد اسم او اسم حق و صفت او صفت حق و ذات او ذات حق گردد پس تصرف در  
 در وجود تصرف خلیفه باشد در ملک متخلف و این وسعت قلب مر حقیقانه و تعالی را بدین  
 مذکور هیچ چیز از سموات و ارض ندارد و این وسعت او صفت استیفا میگویند بخود این  
 چنان گمان نباید کرد که قلب بدین وسعت استیفا حق را یا صفتی را از صفات دوی تمام عالم  
 میکند و حق در احاطه دوی در آید تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً بلکه احاطه حضرت حق  
 جل و علا سحوی ممکن نیست نه قدیم را و نه حادث را و اما قدیم را از برای آنکه ذات اقدس ویرا  
 تعالی و تقدس صفت دوی احاطه میکند و الا لازم آید وجود کل در جزو حق جل و علا از کل و جزو بند است  
 پس حادث مخلوق را احاطه قدیم بطریق اولی ممکن نیست و مراد از این وسعت استیفا بقدر  
 کمالیت مخلوقات است نه استیفا کمال خالق تبارک و تعالی پس پیش از باب حقیقت و اصحاب بصیرت  
 مراد و مقصود از این قلب است که لطیفه ایست ربانی متعلق بقلب جهانی نه پاره گوشت صغیری یا  
 روحانی چنانکه حدیث نبوی وارد است ان فی جسد ابن آدم لمضغه اذا صلیحت صلح  
 سایر الجسد و اذا فسدت فسدت بها سایر الجسد الا وهی القلب یعنی روانه او کاف  
 باشد که مراد از قلب نه مضغه که پاره گوشت است بلکه مراد از مضغه آن قلب است که درین منظر مضغه  
 ظهور کرده بر آن تصرف و نه مضغه قلب تعلوی گرفته است اگر احکام مضغیه نفسانی بر دوی غالب شوند  
 فساد پذیرد و از فسادش سایر بدن فاسد گردد و مستحق دوزخ شود و در ظلمت ابدی جاوید اند و اگر احکام  
 زویدت نورانی بر او استیلا یابد اصباح پذیر شود و از صلاحت و سایر بدن صالح گردد و مستحق نعمت  
 شود و از پرتو نورانی توفیر سر می یابد زیرا که این قلب نتیجه ایست که از ادواج ارواح و نفس متولد  
 گشته است اگر خاصیت پر روح گیرد و در انجمن مردان که کمال العقل و الدین آید میرود و اگر خاصیت  
 ادر نفس گیرد و در زمره زمان که ناقص العقل و مغلوب الوهم اند داخل شود چون این قلب بین این

جلال جمال حضرت رحمان واقع شده هم از افعال حمیده برآیند و هم افعال ذمیه هم بوث جمل دریا  
باشد و هم حیات علم پس قلب بر دو چیز اطلاق میکنند یکی بر علم صنوبری که در جانب یسار هر بشر  
میباشد و اندر دوش خالی بود و در نقطه خال سیاه است که از اسوید امیکونید و آن سوید منبع روح  
و معدن حیات انسانی و حیوانیت که از وی دغانی لطیف از حرارت غریزی اختلاط متصاعده  
و سایر اعضا و جوارح بدن محیط میگردد و از روح حیوانی میگویند که همه حیوانات را میباشند و دیگر که  
اطلاق قلب بر وی آید آن این قلب است که اوصاف و خاصیتش بیان میکنیم تحقیقت و ما بیشتر را  
شرح مییم شرح تحقیقتش بر افتاد سر روح مقتضی میگردد و افتاد سر روح افتاد سر روح است  
فلهذا من فهم پس این قلب نوریت روحانی که با مرز با تعلق گرفته است غالب جسمانی برای  
ظهور تدریج و تصرف خویش پس لطیفه ایست از عالم امر نه از عالم خلق زیرا که عالم خلق از آن کونیه محسوب  
باشد و مقدار و کمیت چون و چگونه بوی راه مییابد و بوی قلب که جوهر نورانیت مقدار و کمیت  
را را نیست اما چون مخلوق و از دیده حضرت آفریدگار اجابت قدرتهایم از عالم خلق است که خلق آفریده  
را میگویند و ازین هر دو اعتبار هم از عالم امر است و هم از عالم خلق پس قلب در حقیقت نوریت  
از عالم امر که تعلق غالب قلب نام گرفت و از تصرف اطلاق بنیازی بقید تعلق تصرف تدریج دارد  
و غالب را حیات و زندگی از دست و علم صنوبری مرکب از دست برای ظهور تصرف وی و اعضا  
و جوارح بدن هم چشم و دند و پدید بر همه کار فرما و عالم امر است و تکالیف شرع و تشرایف اصل و دفع بر دست  
و خطاب و عتاب و ثواب و عذاب بر دست معرفت حضرت یکلیف تعالی و تقدس موقوف بر معرفت  
اوست من عرف نفسه فقد عرف ربه پس این قلب جوهریت از جوهر روحانی که معدن حقیقت  
وی نور بانیت و از وطن اصلی خود برای نظاره جمال بمثال و حاصل نمودن معرفت کمال بشهرستان  
غالب سفر کرده و بغیرت تقید افتاده باز طوعا و کرها بر وطن اصلی خود مراجعت خواهد کرد و این قلب است



که هر دو سیصد شصت کره منظور نظر حق کردوان الله که لا ینظر الی صورکم و افعالکم  
ولیکن ینظر الی قلوبکم و ینالکم پس منظور نظر و منظر ظهور جمال مطلق اوست که قلب المؤمن  
عرش الله تعالی بر خوردار من باز دریا بید که تعلق این قلب با قالب عقل ضعیف است که بزرگ  
صفت زایل کرد و متعلق که قالب است حال حیات خود بائی مانده تعلق سنت چندان قوی که چون  
تعلق بزوال پذیرد متعلق که قلب است زوال یابد بلکه تعلق متوسط است ز قوی و ضعیف مثل  
تعلق صنایع آلات و رحین صنع خویش تا گفته شود که همچون تعلق عاشق و معشوق رواست اما این  
هر دو وجه تعلق وقتی بود که بر تبه کمال رسیده باشد زیرا که چون روح بقالب تعلق گرفت قلب نام  
یافت و رادل دهد از اطلاق نورانیه در قیة جسمانی زرد آمده برای تعریف خود محتاج آلات گردد مشهور  
شهور در آتیه چشم میباید و شنودر آتیه گوش همچنان دست و پا و دیگر اعضا چون کمالیت یابد باطلان  
اصلی خود رجوع نماید همه آلات متحد میشوند و کاریکه دیگری میکند و قلب از آلات مستغنی گردد و در وقت  
تعلق وی بقالب محض برای کثرت عبادات و طاعات باشد نه برای لذات شهوات پس تعلق  
و عدم تعلق هر دو پیش روی مساوی باشد چنانکه قالب پانچ حواس ظاهر اند که بدان حواس عالم شهادت  
درک میشود همچنان قلب پانچ حواس باطن اند و دراک عالم غیب بدان حاصل میکند و در پیش چشم  
دل ناظر بر خیال تکلیف شود و گوش دل کلام بحرف و صوت شنود و شام دل رواج غیب بوید  
و ذائقه دل ذوق و لذت کمال دریا بد و لمس دل که عقل معاد است اسرار غیب و موزن آریه  
ادراک میکند و چون این حواس قلب از حوادث نفسانی و عوارض جسمانی محفوظ و مسلم باشند انسان  
بر تبه اعلی و مقام اقصی وصول یابد الا من اتی الله بقلب سلیم مراد ازین قلب است پس جمال  
حضرت بکیف در آتیه این قلب بماس روح قدسی جلوه کر میشود و قلبه آینه رقی در آفاق و انفس دریا  
و انوار صفاتش در وجود حکمناست مشاهد کند و ذات قدیش در مظهر حادث معاینه نماید که نور قلب

بر تو نور ذات است و مشاهده نور برین رسوم صفات نور العین من از تعلق روح با جسم تمیز نماید  
 از آن قلب میگویند این قلب برزخ شد در میان روح و جسم برای وجودی و مرتبه ندارد و باعتبار  
 ازلی و دایمیت لم یزل باوصاف روحی متصف شود از غلبه طبیعت ظلمانی و استیلا و عادت  
 شهوانی خاصیت جسمی درگیر پس قلب انسانی بهشتی تر است که دیده است و هر مرتبه بطور جداگانه  
 ظهور کرده و هر طور اینهم ظاهر است و هم باطن چنانکه حدیث بر آن وی مطلق است آن فی حقیقت  
 آدم مضغه فی الصفرة قلب فی القلب عقل فی العقل فواد فی الفواد روح فی الروح  
 سر فی السر اناسی طور اقلب در یاسید و لقد خلقناکم اطوارا و خلقت انسانی و اردا  
 طور اولی قلب تعلق بعالم اجسام میدارد که مضغه و صدر عبارت از دست اینطور را ظاهر و  
 باطن است در ظاهرش موسسه خناس بودیوسوس فی صدور الناس و چون انسان  
 مغلوب این طور گردد از غایت قرب خناس کفر سازد و شقاوت ابدی در یابد و در باطن اینطور  
 انوار الهامات را نیست ان فی شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه  
 و طور دوم فکر بصیرت قلب است که بعالم نفسانی تعلق دارد زیرا که فکر بصیرت خود را در معاش  
 صرف نماید از معاد غافل باشد و زمره و لیکن تعی القلوب الی فی الصدور داخل شود این ظاهر  
 این طور است و باطن این جای ایمان و محمل اقیان است اولئک کتب فی قلوبهم الایمان  
 که آن بصیرت قلبی است در استعداد معاد مبذول گردد و طور سیم و محبت است که تعلق بعالم قلب  
 میدارد ظاهر این محبت بهشت و باطنش محبت باری تعالی و طور چهارم در محمل مشاهده حقیقت که تعلق  
 بعالم دقایق دارد که مشاهده بجز روح کسی را نیست ظاهر اینطور مشاهده حق در آثار و آیات و باطنش مشاهده  
 ذات در صفات جلالی و جمالی و طور پنجم معاینه است که تعلق بعالم سر دارد که در شهود حق خود را و جمل رسوم خود را  
 محسوس از در تجلیات متکاثره بجز وجود احد معاینه نکند و این طور اینهم ظاهر است و هم باطن ظاهرش

در تجلیات متجلی را میندو باطنش تجلیات از نظر مرتفع شود و بجز متجلی هیچ منظور نباشد و طور ششم  
 معرفت است که تعلق بعالم نور در ظاهر این طور معرفت حق باعتبار اسما و صفات اوست و بیشتر  
 اتصاف خود اسما و صفات از ازل و لا کمه و لا برص و احی الموتی دانند آن و طور هفتم قلب فقر  
 که تجلی ذاتی را حاصل است پس ظاهر این طور فحاشی کلید از علم دشو زناست و باطن دی جرب کالیت  
 مرتبه بقایت است اذا تم الفقر فهو الله اینجا ثبت کرد در این طور تعلق بذات بحت دارد که  
 و برای ظهور دیگر ممکن نیست چون بدین طور هفتم قلب بر تبه ذات صلیب به بعالم ذات که صفات ذاتیه  
 اند متصف شود تحقیقت انسانی متحقق چنانکه حقیقت انسانی را واجب و امکان مساوی بود همچنان  
 این انسان کامل را خلق از حق و حق از خلق حجاب نشود و شرح این اطوار قب و در نفس رحمانی ظنی که دیده  
 است روشن شده باشد پس انسان بهر طور و هر وجه قلب علیحه و مقام علیحه است و انسان از  
 کالیت قلب دی قلب جمع و وجود میگوید که از کمال صفای قلب وجود صورت برزخیت کبری کرد  
 یعنی منظر داینه برزخ کبری شود که حقیقت محمد است ذین قلب علم میگویند از برای آنکه فیض و مد حق  
 که سبب بقای وجود عالم علوی و سفلی است از حق اخذ میکند و بعالم میرساند از برزخیت جامعیت  
 در میان حق و خلق که از هر دو طرف فرد هم مناسب حق دارد و هم مناسب خلق بعالم میرساند پس انسان  
 انسان از مرتبه جامعیت به تبیین الوجوب و الامکان عبارت از مرتبه قلب اوست زیرا که قلب هر  
 نورانیت که متوسط است در میان روح مجرد و نفس حیوانه در اصطلاح حکما نفس ناطقه موسوم میگردد  
 و روح مجرد باطن اوست و نفس حیوانی ظاهر و مرکب اوست و در قرآن مجید و فرقان حمید عاجه و مرکب  
 درین تشبیه یافته و مثال زمین است که چون آب دریا که آب تلخ و شور است بوی میرسد هیچ شئی از د  
 زوید چون آب باران برود و آید انواع نبات و شمار برمی آید همچنان قلب اگر آب شور و تلخ از فخر  
 سفلی رسد و بر زمین قلب هیچ نبات حسنه زوید و اگر از ابر روح علوی آب شیرین محبت و عشق فرو آید انواع

سبز زار و اصناف انهار اسرار از ان قلب بر آید نور و صف و نور اسلام و نور ایمان و نور نماز و نور شیخ و نور رسول و نور افعال و نور صفات و نور ذات و امثال آن بعد و دیشمار بود میگرد پس مرتبه قلب مرتبه هدایت و ارشاد است و قطبیت کبری مراد از دست زیر که چون مقامات و منازل الی الله و سیر فی الله طی نمود مقام حقیقت محمدی رسد مرتبه قلب که جامع میان حق و خلق در مرتبه بعد است در یاد بکلم النهایت هو الرجوع الی البدایت از مرتبه سر که مرتبه قمار الفناست در مرتبه قلب خود آید و لیکن این مرتبه قلب مرتبه است که در وی نهایت عین بدایت باشد و بدایت عین نهایت بدایت از نهایت محبوب نشود و نهایت از بدایت مستور نگردد از جهت این مرتبه قلب انسان کامل را مرتبه قطبیت کبری حاصل آید که اهل در قطب الاقطاب و غوث می نامند که پرورش عالم از دست و موضع نظری حق جل و علا در وجود مکنات در هر وقت و زمان اوست و اهل این مرتبه قلب در هر زمان یکی باشد و قطبیت کبری در ابودریشیت و تبعیت محمدی صلی الله علیه و سلم چنانکه آن علیه الصلوٰه و السلام را دعوت خاص و عام بر سر بود همچنان که اهل این مرتبه قلب ارشاد و هدایت جمیع عالم و عالمیان تبعیت و در شده می می باشد پس این مرتبه کامل بر قلب محمدی بود علیه الصلوٰه و السلام که قیام و ثبات عالم بوجود او و چون انقلب ازین عالم دنیوی بسوی عالم اخروی انقلب یا بدین عالم قیام پذیرد و آن عالم بود اگر در نظر نظری حلت عظمت در آن عالم پیدا شود چون درین عالم باشد این عالم را فیض وجود متجسد و چون در آن عالم برود و آن عالم را مضاعف گرداند و نقل وی ازین عالم عین قیامت کبری و ساعتی عظیم باشد حضرت مقبل القلوب آئینه قلب نور العین را تجلیات نور کشف و نمود بانوار بحال ذوق و وجود مصفا و منور گردانند و کمال کبر

مکتوب سیم در بیان نماز  
بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ دستایش مران کرم جو اور که از کمال نوازش میبویان فیلی طلح را بجمیع صلوة خمس مجتبه

نوائی بخشیده با تخمین قرب وصال بهائی فرمود در دوزخ نام عدد در آن سرایه وجود حبیب معبود  
 که از دولت رسالتش سرکشگان بایده فراق را بنور اسلام هدایت حضور و شهود دست  
 روزی کردید صلی الله علیه و سلم و علی الرواصحایه اجتمیعین الی بعد نور العین سعادتمند از دل و ابواب  
 نور الله قبه بانوار صلوة از جانب فیض الی الله سبحان سید عبد الرحمن الحسینی القادری پس از مطا  
 و عای ترقی درجات و این حصول مطالب کفین این مکتوب را بنظر عقیدت اثر آورده بعمل آرند  
 که چون حضرت آفریدگار موجودات آنسر در کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التیات با شرف  
 سراج مشرف گردانید و تن مبارکش در مقام دلی حاضر ساخت و دل آنحضرت را بامنه افندلی  
 بحضور و شهود بهائی کرد در روح مقدسش ابر کاه قایب قوسین بوجوب و امکان معرب فرود  
 و سران سرور در خلوتخانه انجمن او ادنی بار دادتن آنحضرت علیه الصلوة و السلام دریافتند  
 هر محبوب حقیقی بسوی تبلیغ رسالت هدایت عالم باز آمدن و توارید و دل بنیل آنسر بایه وجود از کمال  
 نقش معشوق ذی الکرم و الوجود خواست که از حضور معشوق خود جدا نگردد و روح پر قشون بر سر عالم  
 مجردات فرمان شده بر جویوان الی ربك المنتهی رسیده آرزو کرد که از آن مقام عاید نشود  
 سر مبارکش بحقیقت خود رسیده و با اتصال کمال وحدت ذاتی آرام گرفته خواست که در آن مقام مقیم  
 باشد از نیجهت الطاف محبوب ازلی جلوت شانه و عمت نواله و در باره حبیب لایزال صلی الله علیه و سلم  
 باد او نماز پنجگانه دارد گردیده ماهر هر در مقامات معراج شگفت فرموده بود در غار نیز کشف سازه چنانچه شرف  
 را باقیال کعبه معظّم امر فرمود و دلش را محافوزی عرشین مجید خویش گردانیده بمطالعہ آیات مینات ارشاد  
 نمود و در حشر را بر براط قرب کرم ساخت و سرش را با کمال لذات دیدار خود در خود محو گردانید از نیست که از  
 غایت شوق کمال وصال حضرت ذوالجلال آن حبیب لایزال فرمودی ارحتابا اصلوة یا بلال یبینه  
 ای بلال بقطر حلی علی الصلوة و حی علی الصلاح قل و اضطر باطمینان از تو می بخش تا تم بر پا نماز

عود نکند

بانیاز قیام نماید و دل از خود و از مشغولی غیر رسته کاری نگیرد و حجم از تنگنای بشریت گذشته و در عرصه  
 حضور و ظهور و جلوه ان کند و شرم حجب نسب و اضافات شهود که پرده روحانیت است از بشر  
 برداشته بوصول محبوب حقیقی مغاض گردد و بنحیه تمام در انجمن دوست همراز شود پس اندیشه شایسته  
 خلعت این سعادت ابدی و دولت سرمدی بر تنگنان امت ویرا صلی الله علیه و سلم ارزانی  
 فرمود و تبار براق ابدان خویش کعبه معظم اقبال نمایند و قلوب ایشان بهم کابی جریل سمت شان بر شمس  
 رسند و ارواح ایشان بر ذرف توفیق بمکان لا مکان و ان الی ربك المنتهی قریب شوند و اسرار  
 ایشان در سرادقات عزت با رفیق اعلی همراز گردند و همین معنی است که سرور کائنات علیه  
 الصلوٰه فرمود الصلوة معراج المؤمنین نور العین سعادت ابدی بمساعده وقت باد  
 که نماز عبادت است برای تسکین مجوران بادیه فراق و اطمینان سونخندگان آتش اشتیاق که  
 در روی امتثال امر مبدود و حضور در کاه مقصود و شهود جمال مطلوب و وصول در قرب محبوب حاصل است  
 اما نماز گذار میباید که بشرایط دارکان با خدای تعالی بجا آورد پس شرایط دارکان نماز که در انفس  
 حضرت مینازند کجاست بر عیت و طریقت و حقیقت و معرفت بیان نموده می آید بشو کوش  
 بهوش و ریاب که شریعت تعلیق بن دارد و طریقت تعلیق بدل و حقیقت بروح و معرفت بسر تعلیق دارد  
 و شرط اول نماز طهارت مکان است از روی شریعت جا و بدن از نجاست و آفت پاک باشد  
 و بحسب طریقت مکان قلب از فساد و معصیت و باعتبار حقیقت محل روح از آلائش کون و مکان و  
 از روی معرفت معرّض از لوث اینست و غیرت و شرط دوم پاکی جا است شریعتاً از نجاسات مغلفه  
 و مخفیه و طریقتاً از لوث شرب و حرام و حقیقتاً از آلائش عذیق بشری و دعوائی کونی و معرقاً لباس  
 وجود از ماسوی الموجود و شرط سوم پاکی بدن است باعتبار شریعت از نجاست حکمی و حقیقی و از روی  
 طریقت از آلائش لذات دنیه و شهوات دنیه و بحسب حقیقت از لوث عذیق دنیوی و دعوائی اخروی

و از روی معرفت از نجاست خودی دانست و شرط چهارم مستعورت است در شریعت سر بر  
 از ناف تا زیر ناف در طریقت سر و دل از لذات و شهوات و در حقیقت سر دریده روح از رویت  
 کائنات و در معرفت سر سرانجام و غیرت و شرط پنجم شناخت اوقات نماز است از حسب  
 شریعت وقت فجر از آغاز صبح تا طلوع آفتاب گذر و دخول و خروج اوقات معلوم  
 و از روی طریقت از رفتن وقتی بآمدن وقتی دیگر تصور نهایت لذت که در نماز میسر میاید شایق  
 و منتظر باشد که المنتظر للصلاة کانه فی الصلاة و باعتبار حقیقت در همه حال حضور و دست  
 حاضر و بشهود او شاهد باشد و از روی معرفت وقت دوام با استغراق تمام در اتصال مدام و شرط  
 ششم استقبال قبله است در شریعت توجه نمودن بحیث کعبه مغنیه و در طریقت توجه قلب بموافق الحی  
 و جهت و جمعی بسوی مغرب القلوب و در حقیقت توجه روح بشهود ایمان اولو افتخار وجه الله  
 و در معرفت توجه سر بفرمان مطلق در قرب معیت حضرت حق و هو معکم ایمان اکتم و شرط هفتم  
 نیت است از روی شریعت خالص باشد از اتفاق در یاد بحسب طریقت خالص باشد از پندار قد  
 و منزلت عبادت و از روی حقیقت خالص باشد از خوف و امید و باعتبار معرفت خالص باشد از رویت  
 خودی دانست و این هفت شرط خارج نماز اند اما ارکان که داخل نماز اند آن نیز هفت اند که در اجل  
 بکبر تحریر است بحسب شریعت بقلی که دلالت کند بر عظمت و بزرگی حق سبحانه و تعالی فرست کفتر  
 الله اعظم و الله اجل اما بقض الله اکبر واجب است و از روی طریقت چون بنزدیک حضرت محبوب  
 جلت عظمته قیام نماید در گاه کبر بای ویرانیده دل چنان معاینه کند که وی سجا و تعالی بزرگتر از است  
 که بفهم و عقل مدرک گردد زیرا که خالق در او را که مخلوق پیچیده من الوجوه در یکجمله هر چه در عقل عاجز فهم  
 قاهر صورت بند خدا تعالی از ان بلند تر و رفیع تر است که خالق است و ابست برای همین در وقت  
 بکبر تحریر هر دو دست برداشته و ایما بیند و این نیز که گوش رسانیده الله اکبر میگوید که این صورت است

بر عظمت و کبریای حق جل و علا چنانکه کسی نام بزرگی میکرد و هر دوزنه کوش گرفته در حرمت و تقوا  
 که دو با اعتبار حقیقت بر خود بر کل کائنات تکبیر تحریمه زنده و در راه عبودیت در دست خود را فدا سازد  
 و اتقائات با سوسای محبوب بخور کند و از روی معرفت چون عارف پاکباز درگاه حضرت بی نیاز  
 بگذاردن انانیتی که اهل ارض و سموات از حملش عاجز اند اقبال کینه بجای انوار حضرت آفرید کارخانه  
 و صفت از کمال حیرت بشهود عزت و عظمت حضرت حق الله اکبر که در خانه شیر خدا صی مصطفی امیر  
 المؤمنین علی مرضی رضی الله عنه در کم الله وجه چون وقت نماز آمدی فرمودی آمد وقت گذاردن  
 انانسته که آسمان زمین از محل گران بارش عاجز اند و چون در نماز قیام فرمودی موپا  
 اندام مبارکش استوار گشتی و از جا میبردن آمدی در کن روم نماز قیام است در شریعت  
 اندر حال تندرستی و قدرت و در طریقت اندر مقام سمیت و عظمت و در حقیقت اندر  
 مکان صدق و حضوریست در معرفت اندر نگاه وصل و قربت و آداب قیام انیت که بعد از  
 تکبیر تحریمه دست ادب در زیر ناف بند و از دست راست بندت چپ بگیرد و نظر بسجده گاه  
 بدارد در کن سیوم در نماز قیامت یک آیه بزرگ دیاسته آیه خود بحسب شریعت با و احواف و تصحیح  
 اعراب و از روی طریقت تزیین در بیت در معین قرأت بصورت عظمت معانی آن و با اعتبار حقیقت  
 شهو و ظهور متکلم در کلام قدیم و از روی معرفت همرازدن با سحر کلام متکلم متکلم جل و عظمت خیا  
 مدیت و بار سید مختار بدین معنی فاطمی است من اراد ان یتکلم مع الرب فلیقرء القرآن  
 و من اراد ان یتکلم مع الرب فلیصل که خواهد با حضرت آفرید کار خویش سخن گوید بگو که تداوت و  
 نماید و هر خواهد که کلام قدیم و در الاستماع فرماید که نماز گذارد جانمن آداب خواندن قرأت از  
 فریق نبوی و یا سید محمد که میگوید نباید خواند و بعد از نماز بخواند از خطای غیرت پناه باید حست با سعادت و اراد  
 بسلامت قرأت شروع نماید که تا از برکات آن حضور دل و شهو و روح و وصل حاصل آید اما سوره فاتحه خواندن با



سوره دیگر ضم کردن واجب است زیرا که چنانکه آن فاتحه وجود مجموعه دجوب دامکان است که از ظهور  
اقبال سایر موجودات کشاده شده اند چنانکه سوره الحمد مدحاً تحت خزان کتاب مجید و مجموعه فرقان حمید است  
که آنچه در کتاب مجید نزول یافته است تمام درین سوره کریمه مندرج است که حامل اسرار الهیه مثال  
حقائق کونیه است و جامع است هر دور ازیر که الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم ملک  
یوم الدین از صفات الوهیت تحسیناً و تعالی است که ظهور آن از ازل تا ابد جاریست ایامک بعد  
و ایامک نستعین جامع صفات ربوبیت و عبودیت است و در خواندن این کلمات سریت الهیه  
که بعد از تسعین برود صید جمع اند که مشیر اند بر جامعیت انسان تا انسان بجامعیت خویش امانت  
پرستش و عبادت بحضور ملک آن امانت بگذارد و اهدانا الصراط المستقیم صراط الذین  
انقبت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین منسوب بصفات عجز و انکسار کونیه است  
و لفظ آمین برای اجابت این دعا نازل گشته تا بنده از خواندن این سوره کریمه و اسرار جامعیت  
و توفیق یابد از معرفت جامعیت خویش بمعرفت جامعیت حق تعالی و از یادگار خویش راه یابد من عرف  
نفسه فقد عرف ربه سرانجامی است و شرح اسرار این سوره کریمه از اندازه طاقت بشری  
بردارست تا بجای آن سوره تبارک و تعالی علی حیدر کرم الله تعالی و چه فرمود که اگر تفسیر سوره فاتحه بکنیم گفت  
بارشتر مجیدات آن خواهد شد چون مرید سعید با مداد هدایت شیخ در وی استقامت کند و معنی  
تلمات آن بحضوریت دل تصور نماید انوار اسرار نامتناهی از مطلع غورشید هر کلمه بر آئینه قلب  
بی درخشان شوند من ذاق عرف و دجوب ضم سوره دیگر برائی یطینان قلوب مشتاقان دیدار  
جمال جمیال است تا بار او صاف جلال و جمال حضرت حق سبحانه و تعالی و توفیق یافته آرام و تسکین یابند  
چون بر بنده اسرار کلام قدیم حضرت رب العزة ظهور یابد انعام و انکسار شش بر وی ظهور میشود  
زینجه بعد از قرأت رکوع فرض گردانیده که رکن چهارم رکوعت بحسب حرایق صورتش معروض

است برای تحقیق عباد کسا بنده کان زیر که استیلا و هیبت و عظمت حبیبی از دتعالی و از روی  
 طریقت خشوع و خشیت قلب استیلا و تجلیات آثار و آیات و باعتبار حقیقت تصور انعام  
 خود در غلبه تجلی صفات و از روی معرفت شهود محو نیست خود در پر تو انوار ذات از نیست  
 که سنت نبوی در رکوع تسبیح سبحان ربی العظیم جاری گردیده تا خود را بصفت انعام  
 کلی و محویت حقیقی یافته پروردگار خود را بصفت عظمت و کبریا بی تسبیح کند و قیام و بقای خود بکن دیده  
 سمع الله لمن حمده گفته فومنه نماید و درین کلمه سریت شریعت و زینت لطیف که عین اخبار از حال  
 الهی است غنی شنیده قبول فرمود الله سبحان و تعالی هر کسی که حمد او کرد و زیر که بقا و آثار و افعال خود آثار  
 و افعال حق بقایافته و خلیفه وی شده از حال تخلف خبر میدهد برای فناء کل که فناء الفناست بعد از  
 گردانیده که در کن نوح نماز سجده است بحسب حوازی شریعت پیشانی و بینی نهادن است بر بسط عبادت و طاعت  
 و از روی طریقت تصور تذلل و خواری خود زیر غلبه عظمت و هیبت حضرت حق جلالت و عظمت و باعتبار  
 حقیقت انعام خود در تجلی وجودی میند و از روی معرفت بتلاطم امواج تجلیات ذاتیه در بحر فناء  
 غرق شد نیست و از اسم بشری در رسم کوفی و در صفت جسمی محویت کلی یافتن از نیست که تسبیح آن مقیم  
 مقام او اونی صلی الله علیه و سلم در سجده سبحان ربی الاعلی بود که اطلاق مرتبه اعلی بر مرتبه ذات  
 است که بیک فهم و عقول و در کرد سر پرده غرزش نمیکرد تا بنده از خود فناء مطلق یابیده در مقام حیرت  
 در حیرت سبحان ربی الاعلی گوید و سر این کلمه مشیر برانست که معدوم مکنه حقیقت موجود هیچ  
 من الوجوه لمیرسد و در میان دو سجده از ان چه واجب گفته که بنده از در طاعت فناء محض سر برداشته  
 بکفایت وجود او صاف معبود متحقق و متصف شود و بعد از حصول بقا بحق سجده ثانی برای  
 اظهار کمال عبودیت واجب است و درکن ششم قعه اخرا نماز است شریعت مقداره خواندن تشهد  
 و در طریقت بکلام دعا و در حضور و شهود مطلوب نشیند و در حقیقت بقا و صفت خود در مشاهده مقبول

خود شنید و در معرفت از خود کنای کلی یافته بسلام محبوب حقیقی بقای ابدی در خوا کند چنانکه بموجب  
خواندن تشهد برین مشیر است که چون آن شاه داخل بخانه او ادنی را اصلی الله علیه سلم بمعراج پرورد بشر  
دید از شرف گردانید مذبح شراب وصال مست و هموش ساخته آنحضرت در پر تو جهان بمثال فانی  
الصفی کشته فرموده التحیات لله والصلوات والطیبات از سر اوقات عزت بگرد  
جواب آم السلام عليك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته پس آن علیه الصلوة والسلام بگفت که ملک  
سلام به درود سلام بر خود در صحنهای دیگر مناجات کردند که برستی الوهیت حق جل و علا به بخود بخود  
غیث شهادت دادند السلام علينا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله  
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله پس حضرت از دیگر کار موجود است  
در آخر نماز که نو نزع معراج است خواندن التحیات واجب گردانید تا دل باشد بر آن جواب سرور  
کائنات علیه افضل الصلوة و اهل التحیات و بعد از تشهد در روزنامه در دوباره صاحب مقام محمود  
و دعای مانوره در حق غیث و در حق مادر و پدر غیث و در حق سایر یومنین و مومنات است آمده که نماز  
گذارد در صحن قنار صفت هر چه مناجات اخروی بکند بر چه قبول مقبول افتد بعد از آنکه تمام کار دوبار  
غیث و هدایت و ارشاد خلق الله از درگاه وصل محبوب حقیقی باز آمدن فرض است رکن هفتم نماز بر در  
آمدن مصلی است از نماز اما بلفظ السلام علیکم ورحمة الله واجب است پس در شصت و بیرون آن  
مصلی فعل خود از نماز و در طریقت بیرون آمدن نماز برای شکرگزاری نعم نامشای حق که در نماز یافته بود  
و در حقیقت بیرون آمدن از خود برای نظاره جهان بمثال در انجمن کون و در معرفت بیرون آمدن از خود  
تقیدات و تعلیقات اسمی و رسمی بر حصول اطلاق وجودی ذاتی پس آنجمله شرایط و ارکان چهارده اند  
اگر یکی از اینها بکلم هر مرتبه که فوت شود نماز از مرتبه ذوال پذیرد چنانکه در شصت و یکم از کتب معتبره که خوانند و  
شکسته نماز شریعت و حکم طریقت و کمال از حضور میبرد که خوانند و بجزایات نفسانی مشغول شدن

نماز طریقت را بکنند و بحکم حقیقت توبه روح بما سوی المعشوق نمودن و در وقتش محبوب  
 التفات بغیر کردن نماز حقیقت را از ایل ساند و بحکم معرفت از ظهور شائبه غیرت نسبی و خطا  
 خطره دلی اعتباری نماز معرفت را باطل کند همچنان از زدن هر مرتبه از مراتب مذکوره از هر شرط  
 و هر رکن نماز آن مرتبه زایل میشود اگر همه محضات نماز را بیان کنیم کموتوب دراز خواهد شد و در  
 ادای هر شرط و هر رکن رموز و اسرار سید و میثمار اند که ستر و اخف از آن بین زمان لازم و  
 ناکزیر است بر خردار مرید سعید را در نماز تمام مقامات و منازل سیر الی الله حاصل میشود که طهارت  
 بجای منزل توبه است چنانکه نجاست ظاهر بدن باب پاک میشود و همچنان آگاهی از ذنوب معاصی  
 باطن توبه زایل میگردد و استقبال قبله مثابه توسل گرفتن بر پیر است و چنانکه توبه بسوی کعبه توبه  
 بسوی رب کعبه بود همچنان منظور نظر مرید در کعبه حقیقی پر جمال بمثال از و متعال است و قیام بجای نماز  
 نفس است که همچون در قیام محنت و مشقت و مجاهده بر بنده واقع میشود و قرأت بجای منزل ذکر است که ذکر  
 یاد کردن حق است در قرأت نیز یاد و تحسین از و تعالی است با انواع اوصاف جلال و جمال او در کعبه  
 مقام تواضع است که آنچه در مرتبه تواضع و خضوع و خشیت بر متواضع رو نماید در رکوع نیز خضوع  
 و خشیت بر رکع ظاهر میشود و سجود بجای معرفت نفس است بحصول فنای غیرت چنانکه در مقام معرفت  
 فنا و نفس و محویت غیرت متحقق میشود و همچنان در سجود فنا غیرت و محویت اینست رو نماید و تشبه بجای مقام  
 انس است که آنچه در مقام انس می توانست با محبوب حاصل میگردد و در خواندن تشهد نیز می توانست  
 با محبوب حقیقی حصول یابد و سلام بجای مقام تعریف است چنانکه در مقام تعریف از بند مقامات و قید منازل  
 بیرون می آید همچنان سلام از مقامات نماز بیرون آمدن است اما نماز گذار را امید که با نیاز گذار چنانکه  
 نماز بدون پاکی و طهارت درست نمیشود و همچنان نیاز بدون صدق و اخلاص است نیاید که نیاز در  
 گردانیدن است از ما سوی الله و احتیاج بدون درگاه حضرت تفرید و چون کسی نماز با نیاز حاصل آید

از رطبه بقدر تفرقه بر آید در رکاه حضور و شهود جمعیت تمام در آید و وصل و قرب محبوب در بر آید -  
 بر خوردار از مقرمان در رکاه قدس از کرمان بارگاه انس بعضی کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه  
 حضرت غر حضرت ب العزة در قیام اند بعضی از استیلا میست عظمت حق سبحانه و تعالی در رکوع  
 اند بعضی از کمال شوق حسین نیاز بر زمین عجز و انکس نهاده در سجود اند بعضی بر آستانه درگاه کبریا می متکف  
 شده در قعود اند و ماطلع صبح قیامت از افق عظمت و هیبت از حال خویش تجاوز نمیکند حضرت  
 کریم کار ساز از کمال فضل و کرم اینجمله انواع عبادات ملکوت اعلی در نماز مندرج گردانیده ما نماز کذا  
 مر شرف عبادات مقربان استحقاق باید و نیز هیئات بهتر که نماز شامل است در هیئات جمیع حیوانات  
 را که طیور در هیئات قیام اند و بهایم در هیئات کوع و حشرات الارض مثل بار و در هیئات سجود اند و نیز  
 نماز عبادت است که شامل است در جمیع عبادات مفرضه رایج در صوم امساک است از اکل و شرب  
 و جماع در نماز اینهم است از گفتگو و توجه نمودن بسوی غیر تری امساک است و در زکوة بیشتر اهل نفع  
 رسانیدن در ایشان و مساکین است در نماز نیز بروردن از یاد و فضل حق در دو سلام جمیع ذرات  
 و بدعا و ماثوره و باره سایر مومنان نفع رسانیدن است و درج احوال است در نماز نیز تحریر و تحلیل  
 است جان من قبل تن در نماز کعبه معظمه است که بنا کرده آدم و موله جسم مبارک سرور عالم است صلی الله علیه و سلم  
 و چون کسی نماز بنیاز بجا آورد و حواس و جوارح بر بند را از ماسوی المعبود بکشد و در تن او بر تبه دل رسد و قبله او  
 کعبه روح نبیا صلی الله علیه و سلم گردد و در پر کشیم دل بکعبه جان کمال آن کعبه متوجه شود که موله قلب آدم و مظهر وجود عالم  
 است بگوشت و دل کلام قدیم بویاسله زبان شنود و بشاید دل نیام ریاض از لیه بویید و بذایق دل لذات وصل  
 جمال و دست و پیاد و بلا سر دل بخور و جو محبوب حقیقی لمس کند پس دل بر بر روح رسد و خلعت عشق در بر کند  
 و در نظاره جمال بمثال دست کل کائنات را از آموزش باز ذریا که در نماز عاشقان قبله نیست که جهت  
 جهت ایشان اینما تو لوفتم و جد الله و قبله ایشان آن کعبه بکیف و بی جهت است که نور نبیا صلی الله علیه و سلم

ازان تو دلگشته و زمان نیست که وقت باشد زمان ایشان و هوایان کماکان در وقت ایشان کل  
 یوم و فی شان پس صلوٰه ایشان صلوٰه دایم است و همه علی صلواتهم دامنون در باره ایشان ازل  
 است نور العین من مشتاقان جمال مطلوب عاشقان لقای محبوبی که کجاست در کجاست  
 و جمله عشاق در سوزش آتش قلق و اضطراب یکسان پندارند و بر هیچکس داغ دوری و مجوری نهند و در همه جا  
 جهان بنیال مشاهده کنند و همه را فراموش سازند پس روح ایشان بمرتبه سرسیده و رفلو تنگنازد و صحن محبوب  
 محرم را از ازل شود و قبله دی بخور و در آید اسم در رسم و جهت دبری شود از بند صفت و لغت پس سر در پر  
 نور و زات از بند خود از قید سایر تعینات بخود شود و باطلق بخود آید پس نمازش عین آن نماز گردد که در  
 معراج سید اجاب خطاب با صواب از درگاه رب الارباب صدور یافته و حق یا حبیبی  
 فان ربک یصلی توقف فرمای صیب من که پروردگار تو در صلوٰه است یعنی شاد است و سالتش خود میکند  
 که دوستی و غیرت را در آنحضرت جمال نیست بر خود دارا میرا باید که در صحن وصل و قرب چنان پندارد که  
 چون کمال زیوال حاصل شد نماز عبادت ظاهری چه احتیاج بلکه بر عبادت دوام استقامت نماید و تن  
 خود را باستقبال قبله و در دو دل خود را در مقابل روح پر فتوح حضرت سرور کائنات دارد روح خود را در  
 حضور و شهود جمال الهی استقامت فرماید و سر خود را در جمال ذات محکوم اند همیشه در همه وقت برین نماز  
 بنیازند او مت کند تا بهره عروج و زوال یابد و از در طعجب و عجز در بر آید چنانکه در خبر سرور عالم و سید  
 اوم دارد است که چون آن پادشاه سرور لولاک علیه الصلوٰه و السلام بر نماز بنیاز قیام فرمودی از غایت  
 بنیاستحق آواز سحری آواز طبع و یک زود در نماز کن آمدی در آنوقت تن مبارک ایشان بصفت دل اعتدال  
 یافته و حضور حضرت آنرا کار حاضر گشتی و دل آنحضرت بصفت روح متصف شده و شهود جمال محبوب حقیقی  
 استغراق یافتی و روح مقدرش بصفت سربکباب و در اتصال کمال زیوال حاصل کردی سران سرور و خلوت  
 دوست همراز گشتی از نیست که آن سرور عاشقان دآن سلطان کاظم خفین نماز کند ای که پشت پاس

در همه حال به سال شاه کند و همه را فراموش میسازند

مبارکش آما س کفنی اصحاب کرام رضی اللہ عنہم از رسول اللہ عرض کردی که یا رسول اللہ کنه ادلین و  
 آخرین تو کجکم لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر مغفور است چرا با چندی نحت برود  
 مبارک خود می نمی فرمود افلا اکون عبدا لشکور امینجو هم که علی الدوام بر آستانه عبودیت و  
 حاضر باشم و بدرگاه یکیف فضل در کم اوشا کر نور العین من که از مدد نماز بنیاز فانی الصفت باشد  
 و فانی الصفت را راحت و الم مساویت و محنت شدت و درخ و راحت و نعمت بهشت میسر  
 وی کیسان باشد اگر در درخ و در درخ از در به جلال او گزینان کرد و بهشت با همه لذات و نعم آرزوی  
 حصول لذت و دار و چنانکه از ان مبارک امیر المومنین امام الحقیقین شفیع الذین علی مرتضی کرم الله وجهه  
 یسکان تیر در عین نماز بر آوردند که آنحضرت را هیچ فرشته ای که فانی الصفت بود و فانی الصفت را راحت و در برابر است  
 بر خود دار امیر لازم که بر حصول نعم نامتناهی نماز بنیاز معذور نشود هر چند که از دست بر آید زیرا هیچ  
 و منزلت شمارد در حالات و جدانی و ظهور تجلیات رحمانی فرشتی نشود میباید که مرید در یادش باشد نه  
 بجز عده در خوش شود بدیده یقینی به بندگی از هیچ عابدی چنان عبادت نپوشد نیاید که مرد که یکیف ادرایش  
 نشیند که سلطان سیرر لولاک با چنین عبادات و طاعات نفعه ما عبدناک حق عبادناک  
 میزدی پس تو کجا عبادت و چه مقدار و بندگی ترا چه پندار پس عبادت خود را هیچ قدر به بینی و کان چنان بجز  
 که حق معبود بجا آورده حضرت از مدکار تو از پرده عدم بصحرا می وجود از برای آن اظهار نکرده است که ترا  
 بسینید بعبادت تو کمال باید نه چنانست بلکه او سبحانه تعالی پیش از موجود کردن تو از اجله عالم را در علم  
 قدیم خود دیده است و از ظهور تو از عبادت تو سستی است پس ترا از برای آن آورید تا تو را بر بینی و از  
 عبادت او سعادت ابدی یابی عالمی شست آوری از روح و جسم مرکب است چنانکه در نور جسم از لی عتد الی می  
 غفری مر ضها است همچنان روح بفرشتگی شهادت و بین و لذات بر علیه برضی و غفلت مر فیض ابدی که در دنیا  
 مر ض جسم را اطبا معالجه میکنند و از او دیر سرد کردیم همچون کوه میخورند تا صحت عاقل حاصل شود همچنان برای

معالج مرض روح حکیم علی الاطلاق در هر شب از زری به ناز پنجگانه از فرموده با کار  
 بردن معجون ناز بانیا از مرض مهلک ابدی صحت کاملی باید اگر مریض جسمی بد پریشانی کند در صدف  
 طبیب دود کاهی دو خورد و گاهی سه نخورد و مرض او قوی گردد و سبب هلاکی شود همچنان مریض مدعی  
 اگر سوزمانی حکیم بر حق کند در صدف و با لودی شهوات و فریفتگی لذات مشغول شود و ادویه صحت بخش عبادت  
 و طاعات بکار نبرد علت ضلالت بیماری جهالت در جان او چنان قوی گردد که موت غفلت میرود و در صدف  
 حشر باز از بعد دودری معبوت شود و در بیمارستان شهادت مرض دوام کند جان نواز که از مریدان که در  
 حال کاهی بر آستانه کربانی بنده دار قیام نماید و کاهی با سید یافت و شناخت پشت عجز و انکسار رحم کند  
 و گاه عاشقان و ارجین نیاز بر عتبه شهود جمال بمثال بند و گاه در مکان لامکان و صل محبوبت از نشیند  
 نور العین من کرار ادا و زمر است که لاف عبادت و کذا ف محبت در عبادت کربانی و تبارک و تعالی که کربانی در گاه  
 دی بیایه و دعا محسوس یک یک بجز درین و در ایام و جناب عظمت او معقول نیست که بعقل قادر و در ایام  
 عبودیت و قریب القرب نیست که خواص طاقبت بشری لولوی شهوات قبول ازان بدست آورد و محبت  
 و در اگر آن نیست که محب میر و سامان ازان عبور یابد جان عبادت بی عوض و غرض دوست آورد یابد  
 کرد و محبت صرف یک گرفت و هر چند که در عالم شهادت یا در عالم غیب در پیش آید از آتش عشق باریخ  
 چه قبله عاشقان جمال کامل محبوب حقیقی است این کعبه سنگ گن رای تسلی دهکها طابا است چه کسی اگر طلب  
 بشود و جمال بمثال باشد چون حالش بمثال در نظر آید یا از مظلوم یکف خبر آید و او که گاه از نورش آتش  
 طلب آید نور العین من عاشق را بیاید که طلب و خواستش معشوق بکشد خود را در خودی و بی محج  
 کرد از چند آنکه طلب و خواستش مشیر حیرانی و سر کرانی افزون تر که این طلب عین حجاب است در میان عاشق و معشوق  
 چون نسبت مرتفع گردد و جمال بمثال محبوب جلوه کر خود نشیند که موسی حکیم الله علی منینا علیه السلام خواست  
 خود طلب یابد جمال بمثال که درانی نظر الیک و جواب کن من ترانی صاوت محمد حبیب الله صلی الله علیه و سلم



خودى خود را که گویى اختیارش معراج بردند و قدیم را در جلال و شرف گردانید پس تو طلب خواهش خود را در طلب او محو گردان و هر عبادتى و طاعتى که بتوفیق الهى از تو بر آید آنرا موجب نجات و سبب درجات بنده و چنانکه خبر نبوى دادوستد لن یخووا احدکم بعمل قیل و لا انت یارسول الله قال و لا انا الا ان یتخذنی الله تعالی برحمته یعنی کسی از شما بعمل نجات نخواهد یافت اصحاب کرام پرسیدند یا رسول الله شمار این نیست فرمود اگر رحمت او مرا بعلت در بر گیرد شاید که مرا امر ادى در بر آید بخود و اوست حاصل کلام آنست که بر عبادت طاعت خود مغرور نباشد و بنده دار بر امر حق قیام باید نمود بحکم حافظ و علی الصلوة و الصلوة الوسطی بر نماز بنیاز محافظت باید کرد بکرم و رحمت رحیم و کریم عظیم باید داشت الله سبحانه عز شأنه آن نور الابصار را بورد و انوار نماز بظهور اسرار بنیاز در انجمن معرفت محرم را از گردانیده سر فراز و ممتاز سازد بمنه و کال کرمه امین

### مکتوب چهارم در بیان مقام محمود و انصیر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسول محمد و الله و اصحابه اجمعین اما بعد بر ضمیر عقیدت پذیر فرزند سعادت مند از لایه سید محمد نور الله قلبه با نوار معرفت دستور نماد که آن بر خود را سعادت کرد و در بحر عقیدت تقریر ترتیم نموده بودند که مقام محمود از سلطانا نصیر ادرین مجید و رفان حمید را گردیده است معنی آن موافق تفسیر تحریر نموده سر فراز فرمایند با حق صاحب تفسیر حسینی مقام محمود ان مقام پسندیده میگویند یعنی مقامیکه قیام کننده در دستوده باشد بتبشیر استیانتگان و ان مقام شفاعتست که حضرت رسالت پناه علی الله علیه و سلم در ان مقام خلق اولین و آخرین ستایش میکنند و از او آرد که منصبی است که در روز قیامت آن علیه الصلوة و السلام را بر عرش نشاند و باس زامیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه نقل میکنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گردانمارا نقل

و با خود بنشاند بر عرش و این نزدیکی دمیت حقیقی است که در مکان نیست که مکان منزل و منزلت ندارد اما  
 تعبیری آورده که استوار حق سبحانه بر عرش برین است بر درجی که محاسن او شود و امکان او گردد بلکه اکنون  
 همان صفت است که پیش از آفرین عرش بود چه از او چه ادا کنیم بذات خود است پس نشان من حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و صحبه سلم بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات یک است و مقصود از اجلاس آن علیه السلام  
 بر تکریم و عظیم است از قولی تمام محمود است که لواهی حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ بیامیزی نباشد خواه آن  
 خواه غیر او علی بنیا و علیهم السلام الا که در تحت کواکب باشند صاحب فتوحات قدس فرموده مقام محمود مقام  
 مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه است بمقامات و آن خاصه محمد است صلی الله علیه و سلم باب  
 شفاعت در مقام گشاده میشود و بحر الحقایق فرمود که محمود الله است قیام حضرت صلی الله علیه و سلم بحق نبی خود  
 بسان اشاره مقام محمود است سلطانانصیر و تفسیر محبت یاری دهنده و قوی اعانت کننده نور العین من  
 از این همه تأویلات احوال مذکور تفاصیر مفهوم میشود که مقام محمود اشاره حقیقه محمد است صلی الله علیه و سلم که مرجع  
 جمیع مراتب مقامات و منظر سایر اسماء و صفات است زیرا که مقامی در همه مقامات پسندیده باشد آن مقام  
 بود که با کلامی مرتبه مقام دیگر تصور نیست و در رفع الدرجات و چون آن مقام واسطه شد میان اول و آخر خلق  
 اولین و آخرین و یراستایش میکند و حضرت رب العزة سرور کائنات را با خود بر عرش نزدیک گرداند یعنی  
 مقام او ادنی با آنحضرت رحمت سازد و لوایکدام و جود ذریات دی علی بنیا و علیهم السلام بفضیله آن باری  
 احدی مفاضل از تیر آن مقام شیر است که سبب ظهور ربوبیت و موجب وجود ربوبیت در ازل حقیقت انصاف  
 بود و از تیر فیض ظل و کبریا را می خواهد شد چنانچه در مرتبه وحدت ظهور ذات بذات در ذات مرآت است  
 چنان آنحضرت موجودات علیه افضل الصلوة و ارحم الرحمیات در ان مقام مطلق قائم بحق و حق مرق باشد که اعتبار  
 است و مخطو غیرت در آنحضرت عالیمزیت سیمو من الوجوه در کجای حضرت حق جل و علا اهل این آیه کریمه  
 اشاره فرمود من اللیس منی از شب تنجید پس بیدار شود بقرآن یعنی بخانه ناهله لک زیاده تر از نماز من و ضمه

با نصیحتی نرزا غنیمتی که راستی مخصوص تو عسی آن بیعت را بلاک شاید البته چنین بود که برادر و خداوند  
 محمود و در مقام پسندیده الغرض جان من شرف کرد ایندن حضرت حق سبحانه حبیب خویش را بشفقت وصال حققت  
 دی که وحدت اول تعین ذاتی است و کیفیت این مرتبه در نفس بجا بر آن بر خورد در شرح شانی بیان کردم  
 جان من شاید که سلطانا نصیر امر از مرتبه الوهیت باشد که محبت یاری دهنده دقت اعانت کننده تحقیق تحقیقه  
 ان نیست که مرتبه انصاف است بجامعیت جمیع اسما و صفات یا بحصول مرتبه جمیع مقام جمیع مشی و  
 والله اعلم بالصواب چون آن بر خورد از کاشته بودند که شغل محمود او شغل نصیر که قضا نام میکند طریق دی  
 چگونه است و از کردن آن کدام مقام و کدام درجه حاصل میشود تحریر فرمایند جان من برای این شغل چندین  
 شرط واجب لازم است اولی آنکه قبل از کردن شغل خلوت اختیار باید کرد و باطنی اصلا طاقه نباید گرفت  
 و در جابجاء و دلکشی نباید نشست و بن و جابه پاکیزه و سفید باید داشت و غذا بخورد و شیرین در هیچ  
 و نمک کافی نخورد و همیشه صوم اختیار باید کرد بلکه استعمال چندان بکند که طبیعت بر طری دوره آید که سه شبانه روز  
 تا ضرب ذکا بود با حسن کرده آید اگر طبیعت سه طری دوره قبول نماید صبر دم را فاع تمام بود و صبر دم شغل  
 بقدر طاقت بجا آورد و مدت یک سال با ذکر که بیشتر بیان میکنم مشغول باید بود و اما صحبت و محبت بر سر بردار  
 تا چاره ناکزیر است زیرا که بر مریدانوار عالم شهادت بناسبت زکمهها اجسام و انوار عالم غیب و انوار  
 تصورات و خیالات مرید ظاهر و در میشود اگر مرید بکثرت طاعت و عبادت آراسته و بر ریاضت و عبادت  
 پیراسته باشد و همین انوار بر قلب و انوار متکشف میشود بر خود و آراسته از کیفیت انوار عالم غیب و عالم شهادت  
 بقدر کجایش تحریر و عبارت بیان نموده می آید که انوار عالم اجسام بناسبت زکمهها عناصر ظاهری یا بناسبت زکمهها  
 رنگ آتش سفید و زکمهها سبز و زکمهها آب سرخ و زکمهها خاک زرد است همچنان سادات که زکمهها آسمانی سفید  
 از نور و زکمهها آسمانی سرخ از پاقت برین قیاس رنگ سموات و دیگر پس انوار بناسبت آن زکمهها نمایان باشد  
 که مرید بجز ارشاد پیر درین میان تفاوت نمیتواند کرد و گاهی انوار با ندر برق لامع ظهور می یابند آن از برکات

طهارات و عبادات باشد و اگر نوری باشد چراغ و شمع منکشف کرد آن نور ولایت پیر مرشد بود و اگر نوری  
 از طرف راست اتصال کشف ظهور یابد آن نور پیر باشد اگر متصل کشف راست بود آن نور کرامت است  
 که اعمال حسنه می نویسند و اگر نوری از جانب چپ بمغارق کشف ظاهر میشود آن نور ابلیس است و اگر با اتصال  
 کشف باشد نور ملائکه که تبت سیئات و اگر نوری از بالای سینه از ناف بمناسبت رنگ آتش در دو ظاهر شود  
 نور خاص بود و اگر از جانب قبله نوری ظهور نماید آن نور محمدی باشد صلی الله علیه و سلم و اگر نوری از بالای اذن ظاهر شود  
 آن نور ملائکه محظوظ بود و اگر انوار مانند ستاره خود در بزرگ بصورت ماه ناقص کامل ظاهر میشود آن نور دل بود که بقدر  
 صفای ظهور می یابد و گاهی نور دل با اعتدال همان غمسه که سفید و سبز و سرخ و زرد و سیاه است با نیر ترش یکدیگر نمایان  
 میشود که نواری آن رنگهای انوار از ترکیب دل باشد بظاهر اربعه چنانکه مذکور شد و نور سیاه از پرتو سودا و دل بود که مظهر  
 انوار قدسی الهیست و گاهی نور دل سفید زرد و آبی نمایان شود و نور روح سفید خالص و گاهی نور روح بر مثال انوار  
 تابان شود و اگر چه فی الحقیقت نور روح یکبفت دیده بود و اگر نوری بجهت ظاهر شود در ابتدای ظهور در پشت در دل  
 مرید غالب آید بعد از رفتن وی طلب عشق در دل نمایند آن نور ابلیس بود و اگر نوری یکبفت دیده بجهت بکلی بعد از  
 استیلا در دل طلب بفرماید آن نور از جانب حضرت جل و علا باشد و گاهی انوار تجلیات اسماء و صفات  
 حضرت صمدیت بیشکل و بزرگ منکشف شوند و معرفت آن انوار موقوف بر ظهور آن انوار است که در بیان  
 آنکه بجهت گاهی تجلیات ذات اقدس متجلی میشود در آن تجلیات فانی مطلق از خود و از کل کائنات دست  
 دهد پس در ظهور این انوار مرید را صحبت پیر لازم و واجب است تا بحقیقت هر یک نور آشنائی یابد و در میان  
 انوار سفلی و انوار علوی تفاوت می تواند کرد از عالم سفلی به عالم علوی ترقی نماید و حفظ مراتب بوسیله نگاهداری  
 اگر پیر حاضر نباشد خوف هلاکت مرید است زیرا که می شاید که انوار سفلی دیده انوار علوی نداند یا نور عبودیت را  
 نور ربوبیت شناسد و فریفته شده در چاه ضلالت افتد یا چون انوار الهیسه نمایان گردد آنرا از سفلیان  
 دانست و بدان التجا نموده بی بهره ماند چون ظل طلیع حضور پیر بر سر مرید سایه کسرت باشد و نوریکه کشف شود کیفیت

آن بخدمت پیر عزت کند پیر حقیقه بر یک جدا گانه بر مریض ظاهر سازد در آنوقت مریض از ورطه جهل و ضلالت  
نجات یابد و الهام که خواهد شد نور العین من حال طریقی را ذکر که پیش از شغل نصیر محمود که در خلوت یک سال  
مشغول دست دریا میزد و میباید که در هر ذکر یکی صورت پیر تصور در دل خود چنان نماید که پیر را بکینش نشسته و تمام مگر در سنگت  
خود را حرکات در سنگت پیر ثبت نماید و طریق او کار اینست تا یازده ماه یازده ذکر کند و در هر ماه دیگری مشغول  
شود و جلب این از کار میج نشیند و باز انگشت پای راست را انگشت دیگر که زیر زانوی چپ بگیرد  
و بر دست بر هر دو زانو بنشیند انگشتان را کشاده داد و تا صورتی که ظاهر شود پس در ماه اول ذکر که لا اله الا  
هو الحی القیوم روزی نه دوازده هزار ذکر در یک مجلس با نغمه کند و تصور چنان نماید که حتی بذات تایم وجود هیچ کس  
نیست مگر او است سبحانه و تعالی که تمام موجودات بحیات تو میت است و فی تایم در ماه دوم هو الحی  
القیوم با نغمه در یک مجلس روزی نه دوازده هزار بار کند و اشیا و دیگر را که در ماه اول بلا که نغمه  
در ماه دوم از نظر بر او دیگر حیات و قیومیت حق غایب می شود تصور کند در ماه سوم هو الحی الصبیر  
هو السميع هو الکرم هو القادر دوازده هزار ذکر روزی نه با نغمه در یک مجلس کند و ظهور الهیه در ظاهر  
کونی تصور نماید دوازده ماه چهارم تا دهم هر ذکر که مذکور میشود بجله ضرب باید کرد در ماه چهارم انت  
المهادی انت الحق دوازده هزار بار در یک مجلس با نغمه کند انت المهادی را در پیش ضرب نماید و  
دم بیرون بگذارد تصور نماید که تویی الهی بر منمائی و انت الحق بر دل ضرب دهد و دم در کشد و ظهور در خود  
تصور کند و اگر این ضرب را دوازده هزار بار میسر آید نفع تمام دهد و که چهار هزار بار باید کرد اگر انیم میسر نشود دیگر  
بار کنایت است آنچه در دعا نفع هزار ذکر باقی مانده بر همه تمام سازد همچنان بین ترتیب ضرب و تصور در  
ماه پنجم حقا شخما و دوازده هزار بار با نغمه در یک مجلس کند در ماه ششم ها هو حی دوازده هزار  
بار در یک مجلس با نغمه کند و درین ذکر حلقه معرفت بکشد و بطرف راستها بگوید یا معیت حق سبحانه و  
تعالی کجیم اسما و صفات تصور نماید که هیچ ضمیر با موافق قاعده خوبسوی جمع بود و هو در چپ بگوید و بود

مخضات صرف لحظه سازد و حی را بر دل ضرب کند و تصور نماید که حیات خود حیات جمیع موجودات  
 منظر حیات دوست سجانه دقایق و راه مفتوح لا اله الا الله در یک مجلس با نغمه روزینه دوازده هزار  
 مرتبه بگوید و الله معلوم بشود و لا اله الا الله و در دل ضرب نماید و تصور این ذکر آن نور العین در نفس رحمانی یافته  
 و در راه هشتم لا اله الا الله روزینه دوازده هزار بار در یک مجلس با نغمه بگوید و لا دم بکفاره و به الله دم در  
 و در دل ضرب نماید و در راه نهم الله الله روزینه تا قدم بکند و در دل ضرب نماید و در راه دهم تصور هو  
 روزینه دوازده هزار مرتبه در یک مجلس با نغمه بگوید و طریق تصورات این اذکار لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 و الله الله و هو هو که ذکر ناموتی و ملکوتی و حیرت و لا اله الا الله است و نسبت و اضافات آن بسوی نفس  
 و قلب مدح و سرائست و نفس رحمانی بوضوح بیان کرده ام احتیاج بیان ندارد و در راه یازدهم  
 الله حاضری الله ناظری الله معی دوازده هزار مرتبه در یک مجلس با نغمه بگوید و الله حاضری که در پیش  
 چنانکه کرده هستی حق بی کیفیت و چنانچه تصور نماید چون الله ناظری که در خود تصور نماید که سر الله تعالی در همه  
 حال بر خود ناظر است چون الله می گوید چشم بند و معنی و فی السوا ناظر است که نور العین من چون این  
 قفس در بدن اذکار صفائی نماید مستعد ظهور انوار شغل محمود و فیه اکراد باید که اول شغل نصیر مشغول شود  
 و طریق شغل چنان است که مجلس صبح یا دو تا نوبت هر مرتبه بنشیند و وقت فجر و وقت شام و یک طرفت  
 آفتاب کرده بنشیند و اگر در شب کند با آفتاب باشد و بجا آفتاب کرده بنشیند و مشغولی درین مبادیات نماید  
 که پیوسته هر دو چشم بر بینی او دیده باشد در ابتدای دین منی هر دو چشم در و میکند و آب از چشم بر می آید و  
 سر در دو جانب سیر نزود و میکند چون مریدین شغل یک اربعین موافقت کنند همه در دفع خواهد شد چشم تر  
 بر قرار آید بعد در نظر مریدان همچون سراب نمایان شدن کبر و کا، کا، و کوهی و غشایان شود و چون چند مدت  
 مشغول باشد روی او همچو آب شیب چهارم نمودن کبر و بعد از آن چندان روشن خواهد شد که همچو آفتاب  
 درخشیدن گرفته در مقابل مریدان نمودار میشود در اوقات مریدان مرتبه جمیع که انصاف جمیع اسما و صفات حاصل

شود آن مرتبه الوهیت بود زیرا که الوهیت در میان ظاهر وجود و ظاهر بزرخ است چنان بینی در واس  
 ظاهری و واس باطنی بزرخ کشته است و ظاهری که سمع و بصر و شایه و ذائقه و لمس و ظاهر بردی و داخل اند و واس  
 باطنی در و باغ اند که حس مشترک و خیال در ادل و باغ است و دو همه در حافظه در آخر و باغ است و نهایت بینی  
 در و باغ میرسد از جهت بزرخ شد زیرا که واس ظاهر و واس باطن و از تصویر بینی بر تبه بزرخ جامع که الوهیت است  
 و حصول مایه بعد هر میرا میباید که از زمین بینی نظر باز گردانیده بر بردی خود بار در کشف نمود و اینست چون  
 چندین مدت مواظبت نماید نظر از آبرو برتری کرده برسد در آنوقت سایه نورانی بمناسبت شخص بر زمین نمود  
 گیرد که آن صوره مثالیه دی بود و چون نظر بر تارک سر رسد عالم ملکوت از سر تا سرش کشف شدن گیرد و  
 چون نظر از سر بیشت آید مایه زمین و کیفیت در بار و روشن شدن آید بعد از آن نظر از پس کشته باز بر سر  
 آید در آنوقت بر سر از سرش تا فرس منظر میگردد و از خود فنا و کلی مایه و بجای مطلق گیرد و آفتاب حد  
 تاب و دیگری هستی نیستی جوهر کند معنی کل من علم ما فان و یبقی و جبر و ملک ذوالجلال و الاکرام  
 حقیقت مرید شود و بنام محمودی حصول مایه و الله اعلم بالصواب ایضا بر خورد را شغل محمود و انصاف که  
 بالا مرقوم شد و آن شغل مبنی بر محنت تمام و مشقت تمام است و بر مدت دید و زمانه بقیه نیت و او مشقت  
 است چنانکه ذکر کرده شد ازین سبب دیگر که فتح ابواب همه مراتب و مقامات بر وی حاصل میشود و محنت  
 تحصیل نوشته آید آن شغل تصویر بر است و معلل صنوبری که این سر است و طریق چنانست که در خواب یا در جا خلوت  
 یا در جنگل که در آنجا گذرد آدمی باشد اگر لب جوئی دیکانه نه بر سر آید بر در آنجا جلوس برع غشیه در و باغ را در گوش  
 محکم کند تا از استماع گردد و از هر دو سبب با هر دو چشم خدر باز و شود هر دو سطحی بر استخوان بینی چنان بنهد که  
 سوراخ بینی کشاده نماند و جاری باشد و خضر و خضر بر دهن و اکثر اوقات بزیادتی صبر درم بصر طاقت  
 منی نماید و چندین صبر کند که خضر را بعد از آن صورتی چنان تصور نماید که پیرا بر یکصورته صبر که طریقت تمام  
 می رود در آنکس دل صنوبری خشسته بدیده فکر میباشند تمام حرکات و سکات پیرا در و در جملہ صفا

خود ظهور بر من مظهر نماید در ابتدا شغل این تصور در اندک مدت افوار بزنگهای کوناگون در چشم من نمودن گیرد  
 نور العین من مقرر است که چون کسی بر در چشم خود را بزدیرا پوشد زنگهای سیاه سبز نیز در رخ سفید زرقه و  
 نور و سرخی آینه ختمی نماید اما مرید سعادتمند چون شرایط شغل بجا آورد و بین تصور را دست کند و افوار را  
 صنبوری آینه شکلی زنگهای یکدیگر نمودار میشود زیرا که دل صنبوری پاره گوشت است با تراج غصه خونی  
 زنگ میدارد چهار زنگ ظاهر بر بعد که سفید سبز سرخ و زرد است و زنگ ماهیت دل که مظهر افوار قدسی است  
 و مظهر صفات نامتناهی است بیا بود که آنرا سویدامیکویند چون آینه سویداصیستقل تصور بر چاه قیام  
 گیرد و افوار را آنچنانکی خلاف الزام نمایان شدن آید و مرید در خود زنگهای سیاه بنید و بعد از آنک نطق است  
 آن زنگهای نور آینه بر تریب یکدیگر میناسبت صورت دل صنبور در چشم خود میشود و دایره نوری در پیش  
 مدور میگردد که اول آن دایره سفید باشد دوم دایره نور سبز و سوم دایره نور سرخ چهارم دایره نور زرد  
 و در میان اینهمه دایره نور سیاه مینماید شکل دل صنبوری است و در آن دایره سیاه سویدامیکویند که نوری بماند بر  
 درخشیدن گیرد و گاهی همچو شمع و چراغ لامع گردد که آن افوار اجسام محسوسه ظاهر است چون باز خواست  
 این تصور مستقیم باشد افوار اجسام عالم علوی بماند سیارگان خودن گیرد و گاهی بماند غورشید تابان میشود بعد از آن  
 در آن دایره سیاه ابر قرین گاه نمودن گیرد و در آن ابر سیاه همچو شخص انسانی مینماید گاه آمان مایه را بصورت  
 می بیند بعد در اندک استقامت صورت مقصوره بر عین عین حاضر گردد چنانکه بایر مدیام بکلامی آید در  
 وقت مرید بر مظهر مطلوب مقصود داشته بدان صورت پیر التماس میکند و پیر التماس او را با جابت مقرر نمود

<p>حق طبع محفوظ          محمدا باشد در خدمت پیر و خواه کند و مستگیری پروردگار          به کوی صاحب          بدون اجازت          طبع کافر مائین</p>	<p>مطلب میرساند وصول بر مقامی و بر مرتبه خواه سلطان ناصر خواه قتل          و یا سخن مرد کائنات شریف شود          محبت</p>
--	---







ص - ع - م

۲۹۷۶۴

صدر عالم قادری  
مکتوبات رحمانی

مکتوبات  
جامعہ  
۱۔ اراکین  
۲۔ عاملین  
۳۔ عاملین  
۴۔ عاملین  
۵۔ عاملین  
۶۔ عاملین  
۷۔ عاملین  
۸۔ عاملین  
۹۔ عاملین  
۱۰۔ عاملین  
۱۱۔ عاملین  
۱۲۔ عاملین  
۱۳۔ عاملین  
۱۴۔ عاملین  
۱۵۔ عاملین  
۱۶۔ عاملین  
۱۷۔ عاملین  
۱۸۔ عاملین  
۱۹۔ عاملین  
۲۰۔ عاملین  
۲۱۔ عاملین  
۲۲۔ عاملین  
۲۳۔ عاملین  
۲۴۔ عاملین  
۲۵۔ عاملین  
۲۶۔ عاملین  
۲۷۔ عاملین  
۲۸۔ عاملین  
۲۹۔ عاملین  
۳۰۔ عاملین  
۳۱۔ عاملین  
۳۲۔ عاملین  
۳۳۔ عاملین  
۳۴۔ عاملین  
۳۵۔ عاملین  
۳۶۔ عاملین  
۳۷۔ عاملین  
۳۸۔ عاملین  
۳۹۔ عاملین  
۴۰۔ عاملین  
۴۱۔ عاملین  
۴۲۔ عاملین  
۴۳۔ عاملین  
۴۴۔ عاملین  
۴۵۔ عاملین  
۴۶۔ عاملین  
۴۷۔ عاملین  
۴۸۔ عاملین  
۴۹۔ عاملین  
۵۰۔ عاملین  
۵۱۔ عاملین  
۵۲۔ عاملین  
۵۳۔ عاملین  
۵۴۔ عاملین  
۵۵۔ عاملین  
۵۶۔ عاملین  
۵۷۔ عاملین  
۵۸۔ عاملین  
۵۹۔ عاملین  
۶۰۔ عاملین  
۶۱۔ عاملین  
۶۲۔ عاملین  
۶۳۔ عاملین  
۶۴۔ عاملین  
۶۵۔ عاملین  
۶۶۔ عاملین  
۶۷۔ عاملین  
۶۸۔ عاملین  
۶۹۔ عاملین  
۷۰۔ عاملین  
۷۱۔ عاملین  
۷۲۔ عاملین  
۷۳۔ عاملین  
۷۴۔ عاملین  
۷۵۔ عاملین  
۷۶۔ عاملین  
۷۷۔ عاملین  
۷۸۔ عاملین  
۷۹۔ عاملین  
۸۰۔ عاملین  
۸۱۔ عاملین  
۸۲۔ عاملین  
۸۳۔ عاملین  
۸۴۔ عاملین  
۸۵۔ عاملین  
۸۶۔ عاملین  
۸۷۔ عاملین  
۸۸۔ عاملین  
۸۹۔ عاملین  
۹۰۔ عاملین  
۹۱۔ عاملین  
۹۲۔ عاملین  
۹۳۔ عاملین  
۹۴۔ عاملین  
۹۵۔ عاملین  
۹۶۔ عاملین  
۹۷۔ عاملین  
۹۸۔ عاملین  
۹۹۔ عاملین  
۱۰۰۔ عاملین